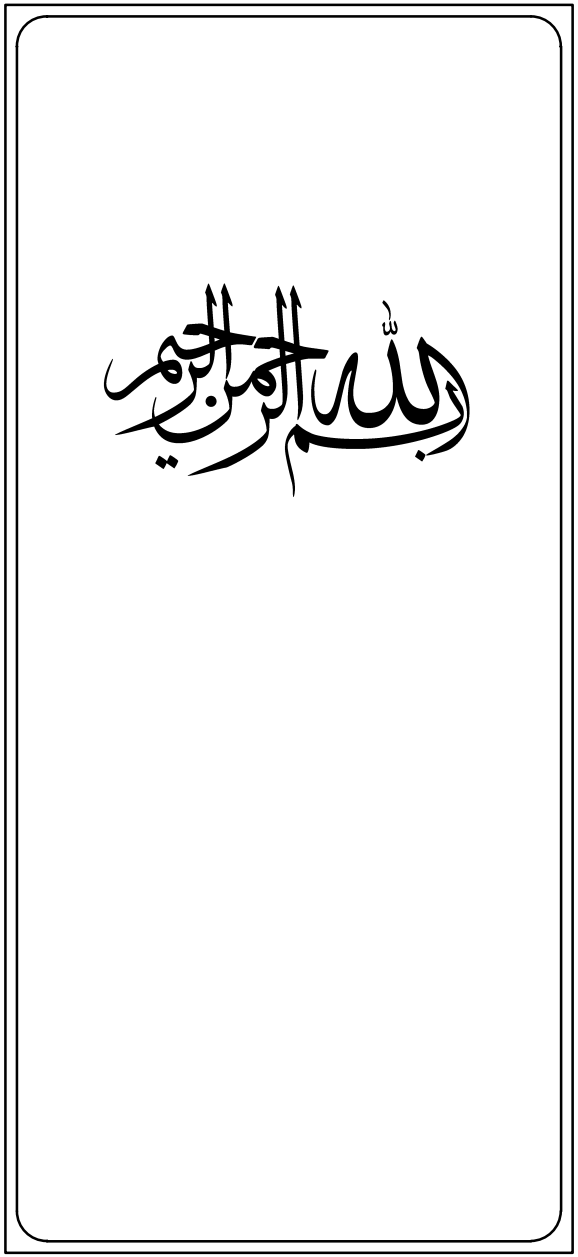
بسم الله الرحمن الرحيم

یادنامه‌ی روحانیت

یادآوری اصول دوازده‌گانه‌ی نظام
بایسته‌ی روحانیان و عالمان دینی

(مد ظله العالی)
حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام

یادنامه‌ی روحانیت

(مد ظله العالی)

◆حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ ـ
عنوان و نام پدیدآور: یادنامه‌ی روحانیت یادآوری اصول دوازده‌گانه‌ی نظام بایسته‌ی روحانیان / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۱۰۵ ص.
شابک: ۵ ـ ۸۵ ـ ۶۴۳۵ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: روحانیت ـ ـ اخلاق حرفه‌ای ـ ـ جنبه‌های قرآنی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۸ ر ۹۳ ن ۱۰۴ BP
رده‌بندی دیویی: ۱۵۹ / ۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۹۷۰۸۳

ناشر: صبح فردا
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم ـ بلوار امین ـ کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ ـ پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲ ۹۰ ۱۵ ۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 6435 - 85 - 5

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۷

اصول دوازده‌گانه‌ی روحانیت

مهاجران راه خدا ۱۷
رسالت مجتهدان دینی ۱۸
منشور عالمان رحمانی ۲۳
نظام استادمحوری ۳۸
طلبگی حرجی و غیرخشیتی ۴۶
سامان‌دهی نظام مالی، علمی و رفتاری طلاب ۵۸
علم تولیدی و معلوم جامد ۸۷
قدرتِ دانش‌های تجربی ۹۱
دوری از دانش‌های پنداری ۹۴
حفظ روحیه‌ی سادگی و صفا ۹۶
نظم سازمان‌یافته‌ی تبلیغی ۹۹
فرزند هنر باش ۱۰۱

* * *

پیش‌گفتار

بیش از هزار سال از زمان غیبت کبرا می‌گذرد. دوره، دوره‌ی آخر الزمان است. هزار سال است که ناسوتیان از برکت حضور عمومی و علنی معصوم علیه‌السلام محروم می‌باشند. هزار سال است که کسی خطبه‌ای هدایت‌گر و راهنما نشنیده است. ابرهای تیره‌ی غیبت، همه‌جا را سخت در برگرفته است و معاندان حق و معنویت با در دست داشتن امکانات و قدرت مادی و با استفاده از سینمای سکس، عشق و خشونت، همه را به خاک و غوطه‌وری در ماده فرا می‌خوانند. علم‌های آخر الزمانی، شرّ و حجاب اکبر گردیده است، که دل‌ها را سخت می‌سازد و بر آن قفلی محکم می‌نهد. کم‌تر کسی بر آن است تا عالمی را ببیند که

قرآن‌کریم در دست داشته باشد و چهره‌ی او ملکوتی از صفا را نشان دهد و بیننده را به یاد رسول اکرم ﷺ اندازد. آخرالزمان چند چهره شده است. یکی از انباشتِ سرمایه خفه می‌شود و دیگری از سرما و نداشتن سرپناهی برای گرمای خود، یخ می‌زند و می‌میرد. اینترنت، شبکه‌های ماهواره‌ای و دیگر رسانه‌های عمومی، اخبار و اطلاعات را به سرعت پخش می‌نمایند. کسی نیست که روزانه چند خبر تصادف، مرگ و میر، مصیبت، سیل، زلزله، آتش‌سوزی، رانش زمین، قتل‌های فجیع و مانند آن را نشنود. اضطراب، اذیت، پریشانی، تنیدگی و استرس، خوراک روزانه‌ی عموم افراد جامعه و سیستم‌های متنوع آموزشی تهاجمی شده است. پیش از این، هر مؤمنی دست‌کم در هر روز یک جزء قرآن می‌خواند و امروزیان اطلاعات فراوانی را از شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت می‌گیرند؛ به‌گونه‌ای که چنین مغزی دیگر نمی‌تواند حتی به صفحه‌ای از قرآن کریم نظر اندازد. یا نمازی بدون شک و درست بخواند. آدمی در عصر ارتباطات زندگی می‌کند و اخبار ناراحت‌کننده، هر روز بر روان و اعصاب او تأثیر می‌گذارد؛ گویی او در

صحنه‌ی آسیب‌ها و جرایم حضور دارد و در کاسه‌ی او نیز هر روز مقداری آسیب می‌گذارند. در چنین فضایی که هرچیزی از هرچیزی تأثیر می‌پذیرد، چگونه می‌توان طلبه شد و به علمی مفید دست یافت که شر نزاید و نکبت نبارد؟ طلبه در این عصر باید چگونه زیستی داشته باشد که خداوند آن‌گونه که شایسته‌ی خداوندی اوست، با وی کند نه آن‌گونه که وی شایسته‌ی آن است: «**إلهي إفعل بي ما أنت أهله ولا تفعل بي ما أنا أهله**».

در عصر غیبت که آسیب‌ها اشتراکی شده و فاضلاب کافران در مجاری مملکت مؤمنان دیده می‌شود، باید چگونه زیست که آسیبی ندید، نجس نگردید و از آثار وضعی بدی‌های دیگران مصون ماند؟ امروزه آسیب‌ها چنان درهم تنیده است که حادثه‌ای جزیی، تمام مردم منطقه‌ای را عفونی می‌سازد. روحانیت به عنوان متولیان امور دین در عصر غیبت، چگونه زیست و چگونه تربیتی باید داشته باشند که آسیب‌پذیر نگردند و بتوانند مردم جامعه را از آسیب‌ها در امان دارند و هدایت دینی و فکری آنان را با شوق عهده‌دار گردند؟

روحانیان نقش انبیای الهی را در عصر غیبت بر

عهده دارند. آنان در چه نظام آموزشی و تربیتی‌ای می‌توانند رشد یابند تا شایسته‌ی چنین موقعیت سنگینی گردند؟ انبیای الهی دانش‌آموخته‌ی دانشگاهی آسمانی بودند و علمی لدنی داشتند؛ اما روحانیان باید هم تحصیل نمایند و هم تحقیق، تا قدرت اجتهاد و استنباط یابند. انبیای الهی دلی صافی و بی‌کینه داشتند. حضرت موسی سال‌ها شاگردی شعیب و چند روزی شاگردی خضر را می‌نماید. باید هم انبیای الهی را شناخت و هم عالمان این دوره را؛ عالمانی که برخی از آنان برتر از انبیای بنی‌اسرائیل می‌باشند. باید هم آن انبیا را شناخت و هم این عالمان را، تا دانسته شود چرا این عالمان، برتر از آنان می‌باشند.

البته حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام فرازمانی می‌باشند و در هر زمانی حاضر گردند، از همه برتر هستند؛ ولی معلوم نیست اگر مثل حضرت موسی، حضرت شعیب و دیگر انبیای بنی‌اسرائیل علیهم‌السلام با عالمان دینی این امت در یک زمان جمع شوند، آنان برتر از اینان باشند؛ این در حالی است که آنان

عصمت و علم لدنی و اعطایی داشتند، اما عالمان این امت، عصمت ندارند و نیازمند تحقیق و کسب ملکه‌ی قدسی اجتهاد برای کارآمد شدن و به‌روز بودن می‌باشند.

پیرمردی از میرداماد و میرفندرسکی می‌گفت و توصیه می‌نمود کنگره‌ی میردامادشناسی برگزار شود. میرداماد می‌خواست یکسان‌سازی دین و فلسفه داشته باشد که امکان آن، نیاز به بحث دارد؛ ولی نظام اجتهاد و استنباط با گذشته‌گرایی سازگار نیست؛ همان‌طور که معصوم پنداشتن این عالمان بزرگ، با همه‌ی برتری‌ای که بر برخی از انبیای معصوم دارند، درست نیست. ما در این کتاب می‌خواهیم از نحوه‌ی تحصیل و نظام تربیتی طلاب دینی بگوییم، تا آنان مسیری باریک برای ورود به دیار قدّیسانِ آینده را در دست داشته باشند؛ قدیسانی که گذشتگانی مانند شیخ طوسی و شیخ مفید را به خود دیده‌اند. اما قدّیس شدن، نیازمند نظامی تربیتی است و قاعده و اصول دارد که این کتاب برخی از آن را از دیدگاه قرآن کریم بیان

می‌دارد. حوزه‌های علمی با همه‌ی قداستی که دارند، باید به این بالندگی برسند که ضعف‌ها و معایب نظام آموزشی خود را بشنوند و طرح آن را از سر خیرخواهی بدانند تا بتوانند نظامی واقع‌گرا را ترسیم و ساماندهی کنند؛ نه آن‌که چنین کتاب‌هایی را بهانه‌ای برای خرده‌گیری بپندارند.

نظام حوزه‌ها نباید چنان از گذشتگان بگویند که گویی آنان پیامبرانی معصوم بوده‌اند و کم‌ترین نقدی بر محتوای گزاره‌های نثری و منظوم آنان وارد نیست. اگر نقدهایی در این کتاب بر نظام آموزشی حوزه وارد می‌آید، نقصی بر قداست آن نیست؛ بلکه پذیرش این معناست که متولیان حوزه، معصوم نمی‌باشند و در طراحی و اجرای نظام فعلی، ممکن است دچار خلط‌ها، التقاط‌ها و اشتباهاتی ناشیانه شده باشند که البته اشتباهاتی کوچک نمی‌باشد؛ ولی قصد طراحان آن، خیر بوده است.

آدمی نباید برای چهار روز دنیا آتش‌بیار معرکه‌ی این و آن شود و یا دوستی و دشمنی شخصی با کسی داشته باشد ـ زیرا همه بندگان خدا

هستند ـ تا چه رسد نسبت به روحانیان شیعی که قدّیسان روزگار می‌باشند و اولیای الهی در میان همینان نهفته و پنهان‌اند.

بنده در ابتدای جوانی در مدرسه‌ی فیضیه تدریس داشتم و با آن‌که ملبس نبودم، انگشت‌نما بودم. پیرمردی را می‌دیدم که روزها مرا بسیار احترام می‌کرد؛ احترامی بیش از حد. روزی ایشان را در یکی از خیابان‌ها دیدم. ایستاد و به من گفت: «می‌دانی چرا این‌قدر به شما احترام می‌کنم؟ من شما و درس شما را خیلی دوست دارم. من همانند شما استعداد بسیاری داشتم و می‌توانستم خوب درس بخوانم، ولی نگذاشتند. در نوجوانی کاسه‌ی داغ‌تر از آش شدم و در حمایت یکی از بیوت، به سَمت مردم‌آزاری رفتم. برخی از عالمان را تحقیر می‌کردم، درس آن‌ها را بر هم می‌زدم و آبروی آنان را با هتک حرمت می‌بردم. امروزه نمازهایم بی‌رغبت است و اثری از توبه نمی‌بینم. بسیار ظلم کرده و آبرو ریخته‌ام. حقوق عالمانی را ضایع کرده‌ام که زنده نیستند و نمی‌توانم از آنان حلالیت و

رضایت بگیرم. شب‌ها بسیار گریه می‌کنم، امّا دلم گواهی می‌دهد که فایده‌ای ندارد. کارهایم توبه‌بردار نیست! به خاطر بازی‌های سیاسی و خطی، از اولیای الهی هتک حیثیت کرده و به آنان افترا و تهمت زده‌ام و نفرین حق را برای خود خریده‌ام؛ از این رو، به شما احترام می‌کنم، به یاد روزهای نوجوانی که تازه طلبه شده بودم و استعدادم نوید بزرگی می‌داد.»

هم‌چنین به یاد دارم سیدی آبرومند، نجیب، بافضل، خوش‌قیافه و صاحب کتاب از نجف به قم آمده بود. وی مدتی در حرم حضرت معصومه علیها السلام نماز می‌خواند و عده‌ای فراوانی دور وی جمع می‌شدند. یکی از بیت‌ها به هراس افتاده بود که مبادا این عالم، نفوذی پیدا کند و به آن‌ها لطمه وارد شود. همان روزها آخوندی پیرمرد را دیدم که عکس این عالم بزرگوار را از ستون‌های مسجد اعظم پاره می‌کرد. از دیدن این صحنه، بسیار منفعل و غمناک شدم. برای همین، قصد قربت کردم و به زیارت آن سید بزرگوار رفتم؛ چرا که گفتم این آقا

مستحق زیارت است. ایشان شرحی بر کفایه در چند جلد نوشته است. وی می‌گفت: «من بیست و پنج سال روی این کتاب زحمت کشیدم. این شرح را بارها و بارها نوشتم و پیش‌نویس‌های آن را در شط فرات می‌ریختم تا آب ببرد.»

حوزه‌های علمی امروز ما، به واقع گلستانی است و همه بهترین‌ها هستند؛ اما ممکن است اشتباهات یا اختلاف سلیقه‌هایی باشد. باید گذاشت همه از دین خدا حمایت کنند و این‌که چه کسی این کار را کند، تفاوتی ندارد. همه‌ی اعضای این خانواده، یک‌دیگر را دوست دارند؛ به‌ویژه طلاب علوم دینی که ایتام آل نبی صلی الله علیه و آله هستند و جا دارد فدای یک‌یک آنان شویم. طلاب حوزه‌ها بسیار باصفا و عزیز هستند که باید از خاک کفش آنان با خلوص نیت، شفا طلبید. ما هم به اساتید گذشته‌ی خود احترام می‌گذاریم و هم به صفای طلبه‌های امروز غبطه می‌خوریم و به آنان ارادت داریم.

ستایش برای خداست

یاد ﴿۱﴾

مهاجران راه خدا

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى، بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾[1].

ـ پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد و فرمود که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن، که همه از یک‌دیگرید، تباه نمی‌کنم. پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده

---

۱. آل عمران / ۱۹۵.

و جنگیده و کشته شده‌اند، بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم و آنان را در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است، درمی‌آورم. این پاداشی است از جانب خدا. و پاداش نیکو نزد خداست.

بیان: آیه‌ی مبارکه را باید در شأن طلاب علوم دینی و اهل علم دانست که با هدف تحصیل علوم دینی و برای خدا از دیار خود به حوزه‌ها مهاجرت می‌کنند و در غربت با مشکلات فراوانی زندگی می‌کنند. اگر در این راه کشته شوند و فراز ﴿وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا﴾ را نیز داشته باشند، خوشا به سعادتی که یافته‌اند؛ وگرنه سیاهه‌ی مداد آنان از خون سرخ شهیدان برتر است. شایسته است طلبه‌ی علوم دینی، این آیه را همواره قرائت نماید تا راه سلوک خود را پیش چشم داشته باشد و در پیشامد مشکلات، به سستی نگراید.

یاد ﴿۲﴾

رسالت مجتهدان دینی

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً﴾[1].

ـ و تو را جز بشارت‌گر و بیم‌دهنده نفرستادیم.

۱. فرقان / ۵۶.

بیان: این آیه نیز شأن و رسالت عالمان دینی را که در علم به کمال رسیده‌اند و قدرت اجتهاد دارند، بیان می‌دارد و برای طلاب نوپا در علم نیست.

آیه‌ی شریفه برای چنین مجتهدانی که می‌توانند به کشف گزاره‌های شریعت نایل آیند، شأن رسالت قایل است و نخست آنان را بشارت‌دهنده می‌داند و سپس برای آنان شأن انذاری قایل است.

در نوجوانی قصد تحصیل در نجف اشرف را داشتم؛ ولی به دست مأموران افتادم و مرا کتک زدند و سپس رهایم کردند. برای ادامه‌ی تحصیل در قم، استخاره نمودم و همین آیه‌ی شریفه آمد. آن روزها می‌گفتند علم فقط در نجف است؛ اما قمی‌ها زیر بار نمی‌رفتند. البته به قم که آمدم، برخی جنجال‌های آخوندی ـ و نه طلبگی ـ را دیدم. آن سال‌ها بنده در تهران و در محضر بزرگانی چون آیت‌الله الهی قمشه‌ای، آیت‌الله شعرانی و آیت‌الله کوه‌کمره‌ای تحصیل می‌نمودم. این بزرگان، از قم رانده و به تهران پناهنده شده بودند. ادبیات را در مشهد مقدس، در محضر ادیب غریب، مرحوم حجت خراسانی(ادیب نیشابوری) می‌خواندم.

به محتوای آیه‌ی شریفه بازگردیم. دقت شود

لسان این آیه دارای حصر است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً﴾ و شأن پیامبر اکرمﷺ را در تبشیر و انذار منحصر می‌داند. این بدان معناست که عالم دینی اگر بخواهد رسالت دینی داشته باشد، نباید شأن دیگری به خود بگیرد. هیچ‌گاه خداوند امتی را به دست پیامبر آنان عذاب نکرده است و آنان دخالت مباشری در این کار نداشته‌اند و عذاب توسط کارگزاران و فرشتگان الهی نازل می‌شده است و پیامبران همواره تنها سمت بشارت و انذار را داشته‌اند. در تاریخ، نامی از کسی که به دست پیامبر اسلامﷺ کشته شده باشد، دیده نمی‌شود و این نبوده، مگر برای این‌که سِمَت رهبر و ولی در نظام اسلامی، سِمَت رحمت و عطوفت است. رهبری دینی باید در مهندسی نظام اسلامی به عنوان پناه‌گاهی برای مردم در نظر گرفته شود که در اوج مشکلات و گرفتاری‌ها و هنگام یأس از همه‌چیز و همه‌کس، مردم به او پناهنده می‌شوند. روحانیت شیعه و کارشناسان دین، نقش محوری و یگانه‌ای برای تحقق این مهم بر عهده دارند. آنان باید با دوری از کارهای اجرایی، امنیتی و اطلاعاتی و حفظ جایگاه هدایت دینی و مدیریت جامعه،

زمینه‌ای ایجاد کنند تا مردم در مشکلات خود به آن‌ها پناه آورند، نه این‌که به دست عالمان، حکم تنبیه و تعزیر بگیرند. لازم نیست قاضی در نظام اسلامی روحانی باشد؛ چه رسد به این‌که مجتهد باشد! در نظام اسلامی کافی است کارشناسان حقوق اسلامی ـ که از آگاهان به مباحث جامعه‌شناسی و روان‌شناسی می‌باشند ـ در منصب قضاوت قرار گیرند و مشغول رفع دعاوی و اجرای حدود و تعزیرات گردند و تنها فقیهی مجتهد و دارای صلاحیت‌های لازم در رأس قوه‌ی قضائیه مسؤولیت اداره‌ی امور و هدایت این قوه را به عهده گیرد. عالم و مجتهد باید علم قضا را به دیگران بیاموزد و مربی قضات باشد، نه قاضی رسیدگی به دعاوی. مجریان احکام باید از میان مؤمنان انتخاب شوند و نه از میان روحانیان. قاضی اگر مجتهد باشد و بخواهد بر اساس فتوای خود قضاوت کند، سیستم قضایی را دچار اختلال می‌کند و اگر اهل علم به قضاوت مشغول شود، عقیم می‌شود؛ به این معنا که نمی‌تواند تربیت عالم و روحانی را در اختیار داشته باشد؛ زیرا مردم او را نان‌بر، کتک‌زن و اعدام‌کن می‌شناسند و نه عالمی هدایت‌گر که می‌تواند پناه دورافتادگان از مسیر

هدایت باشد. مناصب اطلاعاتی و امنیتی نیز از این قاعده استثنا نمی‌باشد و اگر عالمان چنین مسؤولیت‌هایی را بپذیرند، اطمینان و اعتماد مردمی را از دست می‌دهند. اشتغال اهل علم در این مناصب، کمکی جزیی به نظام اسلامی می‌باشد که با زیان عمده‌ی آن در درازمدت، قابل مقایسه نیست.

رهبری و روحانیت باید از جامعه و محیط پیرامون خود، اطلاعات جامع و دقیقی داشته باشند؛ اما نباید در امور اجرایی وارد شوند. سیستم قضایی و دستگاه امنیتی باید اطلاعات مورد نیاز خود را از طریق نیروهای مسلمان و متدین جامعه تأمین نماید و اجازه دهد قداست، طهارت و صفای روحانیت حفظ شود و به عنوان مأمنی برای مردم باقی بمانند. در اوایل انقلاب، بعضی از آقایان به من اصرار می‌کردند مسؤولیت یکی از ارگان‌ها را بپذیرم و آن را بسیار لازم می‌دانستند. به آنان گفتم اگر حتی شخص حضرت امام نیز بفرماید وظیفه دارید این مسؤولیت را بپذیرد، باز تکلیف را در نرفتن می‌دانم و حتی آن را بر خود حرام می‌شمرم. همواره باید مراقب باشیم که احساسی عمل نکنیم.

محتوای علمی حوزه‌ها با خروج نیروهای علمی افت می‌نماید و آن را آسیب‌زا می‌سازد.

نظرگاه یاد شده برآمده از متن کتاب و سنت الهی است؛ سنتی که صاحبش حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله حتی در کتابت وحی، مجری و مباشر نبوده است؛ بلکه تنها به عنوان امینی قابل اعتماد، بر آن نظارت داشته‌اند.

یاد ﴿۳﴾

منشور عالمان رحمانی

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً. وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً. إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً. وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً. وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً. إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ

اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً. وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَاباً. وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً. وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً. أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً. خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً﴾[1].

ـ و بندگان خدای رحمان، کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند. و آنان‌اند که در حال سجده یا ایستاده، شب را به روز می‌آورند. و کسانی‌اند که می‌گویند پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردان، که عذابش سخت و دایمی است. و در حقیقت، آن بد قرارگاه و جایگاهی است. و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این‌دو

۱. فرقان / ۶۳ ـ ۷۶.

روش، حد وسط را برمی‌گزینند. و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند؛ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند؛ پس خداوند، بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی‌گردد. و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند، با بزرگواری می‌گذرند. و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی‌افتند. و کسانی‌اند که می‌گویند پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشنی چشمان ما باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان. اینان‌اند که به پاس آن‌که صبر کردند، غرفه‌های بهشت را پاداش خواهند یافت و در

آن‌جا با سلام و درود مواجه خواهند شد. در آن‌جا جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و مقامی!

بیان: خداوند متعال در این آیات از بندگان رحمان می‌گوید. مصداق عباد رحمان را باید عالمان ربانی دانست. این آیات، منشور سلوک آنان است و بر طلاب علوم دینی است که بر این آیات مداومت داشته باشند.

عالم شیعی که معنویت و قداست دارد، کسی است که از راه رفتن او فروتنی می‌ریزد و کسی از او هراسی ندارد و نمی‌ترسد؛ هرچند اقتدار معنوی و ابهتی ملکوتی دارد. او چنان عطوفتی دارد که همه به چشم پدر به او نگاه می‌کنند و حتی گناه‌کاران به او پناه می‌برند.

لباس عالمان دینی به گونه‌ای ملکوتی است که فروتنانه همه را به سوی خود می‌خواند. شایسته است اهل علم، حرمت لباس خویش را پاس بدارند. خداوند به واسطه‌ی این لباس است که حرمتی هزار ساله به شیعه داده است. زیبایی و وزانی که در این لباس است، در هیچ مدل لباس دیگری نیست. عالمان شیعه باید شیوه‌ی حضرت

امیرمؤمنان علیه‌السلام را پیش گیرند و مثل آن حضرت باشند که حتی کودکی او را مَرکب خود می‌نماید و برخورد محبت‌آمیز با توده‌های ضعیف دارد. باید نرم و هونی بود تا کسی را از خود به هول نینداخت. عالمان شیعی، معنویت بسیاری دارند و لباسشان سرشار از صفا و ملکوت است.

ظاهر و باطن عالم دینی باید به گونه‌ای باشد که نرمی از آن نمایان باشد و کسی از آن نترسد و بتواند با او گرم بگیرد و به او پناه ببرد. باید مانند خداوند بود که همه به او پناه می‌برند؛ چنان‌که در دعا آمده است: «**أللهمّ إنّي أفرّ إليك منك**»؛ خدایا، من از تو به تو فرار می‌کنم؛ به این معنا که اگرچه تو حکیم، قاهر و باطشی، اما باز به سوی تو که رحیم، رحمان و کریم هستی فرار می‌کنم و به تو پناهنده می‌شوم.

انسانی که نرم نیست و صعوبت و خشونت دارد، محکم راه می‌رود و دیگران را می‌ترساند. انبیای الهی، هم نرم‌خو بودند و هم به نرمی راه می‌رفتند. آنان نعلین داشته‌اند، نه چکمه که مظهر استکبار و دیکتاتوری است.

صفت دوم این بندگان خدا، این است که اگر کسی به آنان بی‌احترامی نماید، برآشفته نمی‌شوند

و به‌نرمی پاسخ می‌گویند: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً﴾؛ هرچه جاهلان به این بندگان رحمان بد بگویند، آنان به نیکویی، نرمی و شیرینی پاسخ می‌دهند، نه این که همواره «سلام علیک» بگویند و از روی استکبار دوری نمایند.

هم‌چنین آنان کسانی هستند که به جهنم باور دارند؛ بنابراین، غیر عباد رحمان به جهنم اعتقادی ندارند.

فراز: ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ در آیه‌ی هفتاد، می‌رساند که فلاسفه در این‌که وجود را اصیل می‌دانند و ماهیت را فرع آن، به اشتباه رفته‌اند؛ چرا که بر اساس این فراز، وجود باید حقیقت داشته باشد، نه اصالت (حقیقتی که فرعی ندارد) و ماهیت به کلی بی‌اعتبار است. تبدیل کار بد به خوب، همان انقلاب ماهیت است که فلسفیان از آن گریزان هستند و آن را محال می‌دانند؛ در حالی که ماهیتی نیست تا انقلابی برای آن موضوع یابد.

وقتی نظریه‌ی اصالت وجود چنین در تنگناست، نظریه‌ی اصالت ماهیت بدتر از این در مخمصه قرار می‌گیرد و نمی‌تواند چنین آیاتی را باور نماید. وجود، حقیقت دارد ـ نه اصالت ـ و ماهیت نیز هیچ

جایگاهی ندارد؛ از این رو، هرچیزی می‌تواند با فراهم بودن شرایط ویژه‌ی آن، هرچیزی شود و خط قرمز و مرزی در عالمِ وجود نیست و انسان می‌تواند با به دست آوردن دانش و قدرت آن، هرچیزی را به هرچیزی تبدیل کند؛ دانشی که امروزه در اختیار بشر نیست، جز اندکی از اندک، که در شیمی از آن سخن گفته می‌شود.

تعبیر بعد، که می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ به این معناست که بدی‌های بندگان رحمان، با آن‌که به خوبی تبدیل می‌شود، اما آنان هنوز در قیامت، کاستی دارند و این کاستی و کسری نمره، با غفران و رحمت خاص حق، جبران می‌گردد. خداوند در رحمت خود برای کسی کم نمی‌گذارد و در مهربانی، کسی به او نمی‌رسد. تنها باید چنین خدایی را ستود و فریاد زد: زنده باد خدا. به غیر خدا نباید دل بست؛ چرا که تنها اوست که تمامی گناهان و بدی‌ها را نادیده می‌گیرد و از آن می‌گذرد؛ گذشتی که در انبیای الهی نمی‌توان سراغ آن را گرفت. اگر خداوند بخواهد پرونده‌ی کسی را درست نماید، چنان به وی مرحمت می‌نماید تا نه تنها بدی‌های وی از آن برداشته شود، بلکه در برابر

برای وی خوبی بنویسند؛ حتی افزون بر آن، باز هم بر آن می‌بخشاید.

خوشا به حال اولیای خدا که از ازل تا به ابد در عشق به همین خدا به سر می‌برند و اگر خداوند برای آنان خوردنی بود، ذره‌ای از آن را باقی نمی‌گذاشتند و ته کاسه را نیز لیس می‌زدند. آنان هرگز خدای عاشق و دوست‌داشتنی خود را به دیگری نمی‌دهند.

خداوند در روز قیامت هر کرده‌ای را از بندگان خود می‌خرد و برای آن، بهایی گزاف می‌پردازد:

﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾[1].

ـ هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آن‌چه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش آن‌چه انجام می‌دادند، برای آنان پنهان کرده‌ام.

آن‌چه در این آیه خاطرنشانی آن مهم است، تعبیر ﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ است. عمل حتی از فعلْ پایین‌تر است و فاعل هوشمند را نمی‌طلبد. خداوند در آن دنیا از خوبانی که کار خود را در دنیا

۱. سجده / ۱۷.

نفروخته‌اند، هر عملی را خریدار است. این‌که می‌گویند اهل دنیا غافل‌اند، از همین روست که متاع خود را این‌جا ـ آن هم به قیمتی ارزان ـ می‌فروشند؛ ولی اهل آخرت، تنها با خداوند معامله می‌کنند.

خداوند در عالم آخرت هر عملی را می‌خرد و بسیار گران هم می‌خرد: ﴿مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾. انسان غافل است از این‌که خداوند کالای مؤمنان را چند می‌خرد. نام آخرت را «یوم التغابن» گذاشته‌اند؛ زیرا در آن‌جا کرده‌های دورریز را نیز به قیمت گزافی می‌خرند و آنان‌که در این دنیا آن را فروخته‌اند، فریب خورده‌اند. خوب است تا در دنیاست، همواره بگوید من فروشنده نیستم و هرچه را دارم، به آن‌سو حواله می‌دهم که خداوند گران‌ترین مشتری است. او کم‌ترین حرکتی را می‌خرد؛ هرچند جابه‌جایی غیرهوشمند باشد.

با شروع جنگ، فرد زرگری که نهاد بسیار خوبی داشت، مغازه‌ی خود را بست و به جبهه رفت. او هشت سال را در جبهه بود. به او گفتم کسب و کارت را چه می‌کنی؟ گفت سود من در همین است که مغازه را بسته‌ام و کار خدا را می‌کنم؛ چرا که طلاهایم روز به روز گران‌تر می‌شود و آخر سر، من

هم فیض جبهه‌ها را برده‌ام و هم کاسبی دنیا را کرده‌ام.

تره‌بارفروش‌ها میوه‌های تازه‌ی خود را گران می‌فروشند و حاضر نیستند حتی سود کم‌تری بگیرند؛ اما میوه‌های پلاسیده را هرچه مشتری بگوید، می‌فروشند؛ زیرا می‌داند اگر او نبرد، باید دورریز شود.

دولت‌ها نیز به بازیافت مواد رو آورده‌اند و حتی آشغال‌ها را می‌خرند. استخوان‌ها را آسیاب می‌کنند و از آن در صنایع غذایی استفاده می‌کنند. امروزه خرید و فروش ضایعات، بیش‌تر از هر چیزی سود دارد؛ به‌ویژه با انحصاری که در این بازار است؛ چرا که افراد متکبر به دنبال این کار نمی‌روند. قیامت نیز چنین است و هر عمل درستی که از مؤمن سرزده باشد، هرچند از سر ناآگاهی باشد، به قیمت گزاف از او خریداری می‌شود؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ، وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ، وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾[1].

ـ تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر

۱. احزاب / ۷۱.

شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، به‌قطع به رستگاری بزرگی نایل آمده است.

خداوند می‌فرماید ما تمامی کردار شما را درست می‌کنیم و گناهان شما را می‌بخشیم؛ از این رو، همه قبول می‌شوند و به ﴿فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾ نایل می‌آیند؛ البته اگر مؤمن گردید و اطاعت خدا و پیامبر داشته باشید.

آیه‌ی هفتاد و دوم، عباد رحمان را دارای این ویژگی می‌داند که شهادت باطل نمی‌دهند و نیز بدی‌ها را پی‌گیر نیستند و از آن درمی‌گذرند: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً﴾. این بندگان رحمان را می‌توان اولیای کرامی دانست. آنان دست هیچ‌یک از بندگان خدا را کج نمی‌بینند و بر همه مروری کریمانه دارند؛ هرچند کجی آنان را به چشم ظاهر ببینند، آن را نادیده می‌گیرند، بلکه هستند کسانی که چنان دیده‌ی خود را در اختیار دارند که کجی‌ها را نمی‌بینند. این عارفان ضعیف و نیز مریض هستند که عیب مرید را در شبانگاهان می‌بینند؛ در حالی که شب در عوالم برتر هنگامه‌ای است که دیدن آن هوش از سر می‌برد و آن‌که در خانه‌ی این و آن دور

می‌زند، ضعیفی جاهل است که نیازمند تیمار و تفقد و روان‌درمانی برای بهبود بیماری فضولی است. اولیای خدا شب‌هنگام سر به آسمان دارند و خود را بالا می‌کشند و نه تنها پایین را نمی‌بینند، بلکه خود را نیز نمی‌بینند و از دیده‌های خود نیز دم نمی‌زدند؛ مگر این‌که موردی ضرور پیش آید.

چنین نیست که عباد رحمان خواسته‌ای دنیوی نداشته باشند. آنان می‌گویند: ﴿هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾؛ خدایا، همسر و فرزندانی شیرین به ما عنایت کن که نور چشم، گوارا، شفاف و صافی باشند. آنان به این مقدار بسنده نمی‌کنند و ادامه می‌دهند: ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً﴾؛ ما را برای اهل تقوا، امام و پیشوا قرار ده! عباد، افقی بلند و چشم‌اندازی وسیع از معنویت را پیش چشم دارند و تا به کجا را از خداوند می‌خواهند! عباد رحمان با آن‌که بند را در بالا بسته‌اند، اما چرا امامت باتقوایان را خواهان هستند؟ آیا این همان ریاست‌طلبی نیست؟!

در پاسخ باید گفت: آنان امامت خوبان را از خداوند می‌خواهند و این بدان معناست که خدایا، ما جلوترین و نزدیک‌ترین فرد به تو باشیم و کسی

نباشد که از ما به تو نزدیک‌تر باشد و میان ما و تو فاصله، واسطه و حجابی نباشد؛ نه این‌که من رئیس متقیان باشم و بر آنان حکم برانم.

وجود چنین عالمان وارسته در میان ملت یا قومی، موجب می‌شود مردمِ آن، قانونمند و دین‌مدار باشند و جامعه به هرج و مرج کشیده نشود. حوزه‌های علمی نیز با وجود چنین قدّیسانی است که سامان می‌گیرد و اگر روزی از آنان تهی شود و حوزه، بزرگان خود ـ همچون فیلسوف سترگ آقا سید ابوالحسن قزوینی، فیلسوف اعظم علامه شعرانی و عارف سینه‌چاک الهی قمشه‌ای و محقق توانمند شهید مطهری ـ را از دست دهد و آنان مجبور شوند به تهران و دیگر مراکز علمی روند، بدیهی است که طلاب مشتاق حوزه‌ها، اسوه‌های معرفت و دانش را که هویت‌بخش و شخصیت‌پرداز هستند، از دست می‌دهند و سطحی‌نگر می‌گردند. وجود آثار بابرکت عالمان ربانی و پرهیزکار را که با عیارهای گوناگون در زیر این آسمان نفس کشیده‌اند، نمی‌توان انکار نمود. برای نمونه، امام راحل﵀ آن پیر وارسته، چنان آثار و برکاتی از خود بر جای گذاشت که نمی‌توان آن را برشمرد و تا روزگار باقی است، بر

هر ایرانی و هر آزاده‌ای حق دارند. متأسفانه این عالمان خداگرا، به دست افراد موج‌سوار و دنیاطلب، ترور شخصیت می‌شوند و آن از خدابی‌خبران، این ستاره‌های سپهر ملکوت را منزوی و دور می‌گردانند تا دستی به آنان نرسد و انزوا و غربت آنان جز این نیست که شکافی در اسلام پدید می‌آورد که جایگزینی برای ترمیم آن نمی‌توان یافت. اگر عالم دینی ترور شخصیت گردد یا از دنیا رود یا مانع نشر تازه‌های علمی آنان شوند، رخنه‌ای به دین وارد می‌شود که چیزی آن را پر نمی‌نماید. عالمی که حیات و قدرت اجتماعی وی از دست رود، مرده است و «لا رأی لمن لا یطاع» بر او صدق می‌کند. فردی که اطاعت نمی‌شود، رأیی ندارد و چنین کسی با مردگان تفاوتی ندارد؛ جز این‌که نه کسی برای او فاتحه و حمدی می‌خواند و نه گریه‌کننده‌ای دارد!

حوزه‌های علمی باید وجود عزیز چنین عالمانی را قدر بداند. از عالمانی که وجود وی قدر دانسته شد، فقیه بزرگ آیت‌الله بروجردی‌ﷺ است. در ابتدای طرح مرجعیت ایشان، طلبه‌ای به ایشان بد می‌گفت. آقای بروجردی به جای برخورد با او،

بعضی از عالمان را دعوت می‌کند تا سخن وی را بشنوند و به قضاوت بنشینند تا اگر وی تقصیری دارد، آن را رفع کند؛ اما آن طلبه‌ی وابسته، حتی در همان مجلس نیز بدگویی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که رئیس شهربانی اجازه می‌خواهد او را بگیرد و زندانی کند، ولی ایشان می‌فرماید نه! این مسأله به شما هیچ ارتباطی ندارد! چنین رفتاری حکایت از بزرگ‌منشی و ربانیت دینی و کارآزمودگی این بزرگوار دارد که بدون ملاک، مرجع دینی نشده است و حاضر به نشست قضاوت‌آمیز می‌گردد.

البته حوزه‌ها در آن زمان قدر ایشان را عزیز دانستند که توانست مرجعیت واحد شیعی را در زمان خود داشته باشد. می‌گویند وقتی آقای بروجردی می‌خواست وارد قم شود، آقای فلسفی در فیضیه به منبر می‌رود و این آیه را خطاب به عالمانی می‌خواند که قصد طرح خود را داشتند: ﴿یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ﴾[1].

آقای بروجردی برخی از کارهای فداییان اسلام را نمی‌پذیرفت؛ از این رو، برخی می‌خواستند

۱. نمل / ۱۸.

ایشان را ترور شخصیت نمایند و به گونه‌ای از عظمت بیندازند؛ ولی به حمد الهی موفق نشدند.

روزی یکی از مقسّمان شهریه نزد ایشان می‌رود و از عالمی که شهریه می‌گرفته و قلیان می‌کشیده است، شکایت می‌کند تا شهریه‌ی وی قطع شود. ایشان در مقابل می‌گوید: «پس خرج وی زیاد شده است، شهریه‌اش را دو برابر کنید!!» و نیت پلید او را با چنین تدبیری، هم پاسخ می‌دهد و هم تربیت می‌نماید. این است که باید آن مرحوم را که بزرگ است، به بزرگی یاد نمود؛ عالمی که مصداقی از عالمان ربانی بود و توانست حوزه‌های علمی را در زمان خود عظمت بخشد و مسیر را برای شروع نهضت امام‌خمینی‌ﷺ و جلب حمایت مردمی، به پشتوانه‌ی عظمت معنوی خویش هموار نماید.

یاد ﴿۴﴾

نظام استادمحوری

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ، فِيهَا هُدًى وَنُورٌ، يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ، الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ، فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ، وَاخْشَوْنِ، وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً، وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا

أَنْزَلَ اللَّهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ﴾[1].

ـ ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و هم‌چنین الاهیون و دانشمندان، به سبب آن‌چه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس، از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید و کسانی که به موجب آن‌چه خدا نازل کرده است، داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند. و در تورات، بر آنان مقرر کردیم که

۱. مائده / ۴۴ ـ ۴۶.

جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها نیز به همان ترتیب، قصاصی دارند و هر که از آن قصاص درگذرد، پس آن کفاره‌ی گناهان او خواهد بود و کسانی که به موجب آن‌چه خدا نازل کرده است داوری نکرده‌اند، آنان خود ستم‌گران‌اند. و عیسی پسر مریم را به دنبال پیامبران دیگر درآوردیم؛ در حالی که تورات را که پیش از او بود، تصدیق داشت و به او انجیل را عطا کردیم، که در آن، هدایت و نوری است و تصدیق‌کننده‌ی تورات قبل از آن است و برای پرهیزگاران، رهنمود و اندرزی است.

بیان: آیه‌ی شریفه‌ی نخست، از تورات و انبیای آن می‌گوید و آیه‌ی بعد، حکمی از این کتاب آسمانی را بیان می‌دارد و آیه‌ی سوم اگر می‌خواست بر سیاق آیه‌ی نخست باشد، باید به نزول انجیل اشاره می‌کرد؛ اما به جای آن از حضرت عیسی می‌گوید. این تغییر بیان، برای آن است که آن‌چه در نظام آموزش و پرورش مهم است، کتاب

نمی‌باشد؛ بلکه برخلاف عملکرد رایج در حوزه‌های امروز ـ که ما به آن بسیار اهمیت می‌دهیم ـ استاد است، و نظام تحصیلی حوزه‌ها به‌جای کتاب‌محوری، باید از همان ابتدا بر استادمحوری تأکید داشته باشد. آن‌چه شاکله‌ی طلبه و سیستم ساختاری محتوایی طلبه را شکل می‌دهد، استاد است؛ نه کتاب. اگر کسی نزد استادی ماهر و کامل، حتی موش و گربه‌ی عبید زاکانی را بخواند و یا به صلاحدید استاد، به کارگری بپردازد، پیشرفت می‌کند؛ ولی اگر آن استاد، ماهر و کامل نباشد، حتی اگر متن قرآن، فقه، فلسفه یا عرفان بگوید، تنها روخوانی می‌کند و می‌رود و اثری در رشد طلبه ندارد و طلبه نیز منفعل و ضعیف می‌گردد و نقش فعال و اکتیو خود را از دست می‌دهد.

آن‌چه مسیر سالم طلبگی را می‌سازد «استاد» است و این محوری‌ترین اصل در زندگی طلبگی است. زندگی طلبگی و الهی‌گرایی روحانی، اصول و قواعد و راه و رسمی دارد که هر طلبه‌ای باید آن را بداند و همین اصل، نخستین اصل آن است.

طلبه به‌جای کار و تحصیل زیاد ـ که گاه به چند دهه می‌رسد ـ باید تنها در یک دهه کار صحیح انجام دهد

و در همین ده سال به اجتهاد رسد. کسی که کار و تحصیل زیاد دارد، وقتی برای فکر و اندیشه‌ورزی ندارد و کاری که پشتوانه‌ی عقل‌ورزی نداشته باشد، نتیجه‌ای جز حرمان و شکست ندارد.

طلبه باید در همه‌ی شؤون زندگی خود گزینش داشته باشد و انتخاب بر اساس کیفیت را در تمام زوایای زندگی خود ـ از علم‌آموزی و تحصیل تا تحقیق و تدریس و نویسندگی ـ بر کمّیّت و کثرت ترجیح دهد که در این صورت، موفقیت رفیق همراه او می‌شود؛ وگرنه راه به جایی نخواهد رسید. البته ممکن است کسی قدرت کار فراوان با کیفیت بالا داشته باشد که چنین کسانی نادر هستند.

نمونه‌ی روشن این گفته، عالمانی ربانی مانند علامه حلی، محقق کرکی و شیخ طوسی و دیگران می‌باشند که البته شمار افرادی که شهرت آنان ماندگار شده است، شاید در طول این چهارده قرن، به دویست نفر نرسد. روزی علامه طباطبایی‌ﷺ به من گفتند: «تمام ادبیات و سطح را در طول پنج سال خوانده‌اند.» طلبه‌های امروز برای اتمام آن، دست‌کم ده سال وقت می‌گذارند؛ بدون این‌که حتی شم اجتهاد در وجود آنان برانگیخته شده باشد که

البته به نظر می‌رسد این روزها دیگر چنین توقعی بعید و عجیب به نظر آید؛ چرا که معلوم نیست آنان حتی به فهم متن همین کتاب‌ها و به نظر مؤلف رسیده‌اند یا نه! مهم‌ترین اشکال تحصیلی آنان نیز «کتاب‌محور» بودن نظام از هم گیسخته‌ی حاکم بر حوزه‌هاست که از نظام دانشگاه‌ها به صورت ناشیانه نسخه‌برداری شده است که بحث گسترده‌ی آن را باید در مقامی دیگر پی‌گرفت.

خداوند در آیه‌ی شریفه، از استاد تورات ـ که حضرت عیسی‌علیه‌السلام است ـ یاد می‌کند و چنین نیست که بفرماید تورات را فرستادم، آن را فرا گرفتید، پس نوبت خواندن انجیل است و باید آن را نازل کنم؛ بلکه می‌فرماید: ﴿وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ﴾ و بعد از آن می‌فرماید: ﴿مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ﴾ یعنی آن دم و بازدمِ کسی که بر ذهن و نفس آدمی کار علمی می‌نماید، اثرگذار و مهم است؛ نه کتاب، که حتی می‌تواند همان تورات پیشین باشد. حوزه‌ها به جای آن که در استاد چینش داشته باشد و استادی را برای سه سال نخست و استادی را برای چهار سال و استادی را برای بعد از آن مناسب بدانند، فهرست

کتاب‌ها را جامع‌المقدمات، سیوطی، مغنی، شرح لمعه، اصول فقه، رسائل، مکاسب و کفایه ردیف می‌نماید و اهتمامی به استاد ندارد؛ زیرا ملاک در حوزه‌ی امروزی، امتحان کتبی است؛ امتحانی که گاه طلبه‌ای زیرک در یک‌شب به حافظه‌ی خود می‌سپارد و آن را به برگه می‌آورد و طلبه‌ای دیگر که اهتمام به یادگیری دارد ـ و نه حافظه ـ و در پی جوشش علم و اجتهاد از درون خود است ـ و نه مدد گرفتن از معلومات سپرده شده به حافظه ـ ممکن است نمره‌ی خوبی نیاورد و این استاد است که سطحی بودن آن طلبه با نمره‌ی بالا و عمق و ژرفا داشتن این طلبه با نمره‌ی پایین را درمی‌یابد.

البته خواندن همین کتاب‌ها نیز نظم درستی ندارد و شرح منظومه‌ی حاجی، هرچند کتاب درسی مناسبی نیست، اما با تکمیل باید بعد از اسفار خوانده شود؛ زیرا اسفار مانند رسائل در اصول، و منظومه مانند کفایه و خلاصه‌ی اسفار است.

طلبه‌های قدیم که استادی یگانه داشتند، مثل فرزندانی بودند که در دامن پرمهر مادر رشد می‌کردند و عقده‌ای نداشتند؛ اما طلبه‌های امروزی

را ـ که استادمحور نیستند وده‌ها استاد مختلف با سلایق گوناگون به خود می‌بینند ـ باید مانند بچه‌های پرورشگاهی دانست؛ زیرا با آن‌که همه‌چیز در پرورشگاه می‌آموزند، ولی مادر را نمی‌شناسند. بچه‌های پرورشگاهی گاهی بیش از بچه‌های خانه امکانات دارند و به آنان رسیدگی می‌شود؛ ولی چون پدر و مادر خود را نمی‌شناسند، در دل خود احساس خلأ، خالی بودن و ضعف دارند و از آرامش بسیار کمی برخوردار می‌باشند؛ ولی بچه‌های که بر دامان مادر هستند، هرچند در خانواده‌ی فقیری رشد کرده باشند، حتی اگر پدری جنایت‌کار داشته باشند، برای او اشک می‌ریزند و دل خود را با وجود او محکم می‌دارند.

طلاب در زمان گذشته، همه‌ی امور خود را به دست استادی می‌دادند که البته عالمی ربانی بود و دم داشت و تنها به دم او حرکت می‌نمودند؛ هرچند به شهریه‌ی آن‌ها افزوده نمی‌شد؛ اما امروزه این جزوه‌ها و خلاصه‌های فارسی است که از غالب طلبه‌ها دل می‌رباید و البته چنان مؤثر و کارآمد است که بر شهریه‌ی او می‌افزاید و کارنامه‌ی او را پرنمره و پربار می‌سازد؛ جزوه‌هایی که حافظه را تنها

برای یک روز ـ آن هم روز امتحان ـ انباشته از معلومات می‌نماید و هرچه دل و مهر و عشق و صفا و معنویت طلبگی است، از او می‌دزدد و او را بسان قویی که آواز مرگ و پایانیِ خود را می‌خواند، از آن کتابِ نوشته شده به دست قدّیسان دیروز ـ که تنها اثر بر جای مانده از آن دیار روحانیان است ـ رهایی می‌بخشد.

یاد ۵

طلبگی حرجی و غیرخشیتی

﴿كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ، فَلا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ، لِتُنْذِرَ بِهِ، وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾[1].

ـ کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده است. پس نباید در سینه‌ی تو از ناحیه‌ی آن تنگی باشد تا به وسیله‌ی آن هشدار دهی و برای مؤمنان پندی باشد.

بیان: درست است این آیه‌ی شریفه از قرآن کریم می‌گوید، اما باید دانست کتاب به خودی خود امری سنگین است که جز زحمت و سختی، چیزی ندارد و سنگینی آن، تنها با فارغ بودن و داشتن

۱. اعراف / ۲.

تفریح سالم است که بازکنش می‌یابد؛ وگرنه خستگی و تنگی سینه می‌آورد و دلی که سنگین باشد و شرح نداشته باشد، نمی‌تواند نقشی انذاری گذارد.

تحصیل و نیز تبلیغ دینی در صورتی موفق می‌گردد که محصل و مُبلّغ، دلی پر از حرج و تنگی نداشته و فارغ باشد.

یکی از اصول پایه‌ای زندگی طلبگی، «کتاب» است. طلبه با آن‌که باید بهترین کتاب‌ها را بخواند ـ و برای همین نمی‌تواند پرخوان باشد و باید بیش‌ترین نقش را از استاد بگیرد ـ اما بدون کتاب نیز نیست و مشغول بودن به همین کتاب است که امری سخت است؛ هرچند دم استاد نیز گاه صعب و مستصعب می‌باشد و سختی‌آور است.

امروزه با سختی‌ها و تنگ‌ناهایی که در مسیر زندگی طلبگی و تحصیل علم دینی ـ به‌ویژه در معیشت آنان ـ وجود دارد، بسیاری از محصلان به کاستی‌های روحی و روانی دچار می‌گردند؛ به‌گونه‌ای که درمان آنان زمان‌بر بوده و نیاز به بستری دارد و تنها شمار اندکی از آنان هستند که می‌شود سرپایی درمان

گردند. نباید از این سخن برآشفت و از آن، تلقیِ بی‌احترامی نمود.

روحانیت با همه‌ی قداستی که دارد بیش از هزار سال است که زیر چکمه‌ی خلفای عربی اهل‌سنت و شاهان پارسی بوده است و حمله‌های آنان، آسیب‌ها و حسرت‌های بسیاری را بر پیکر آنان وارد آورده است و این، طبیبان روحانیِ همین حوزه‌ها هستند که باید اندیشه‌ی درمان آنان را داشته باشند و نخست کمبودها و مشکلات خویش را بشناسند و آن را برطرف نمایند تا طلابی داشته باشند طبیعی، متعادل و معمولی که از هرگونه خودخواهی، زیاده‌طلبی و استکبار به دور باشند و قدّیسان عصر حاضر گردند که غول ضددینی دستگاه تبلیغاتی غرب، پنجه در گلوی جوانان ایمانی انداخته است.

طلبه‌ای که در حوزه مورد پذیرش قرار می‌گیرد، نخست باید ربّانی گردد و بیماری‌های روحی و روانی وی درمان گردد و به حد نرمال و طبیعی برسد و بعد از آن، به استادی الهی برای علم‌جویی تحویل گردد و در این صورت است که دانش‌آموختگان حوزوی، عالمی مؤثر و کارآمد

می‌گردند و هریک نفر از آنان، می‌تواند استانی یا منطقه‌ای وسیع را اداره نماید؛ به‌گونه‌ای که با حضور وی، نیاز به حضور حتی یک عالم دیگر نمی‌باشد؛ ولی حضور ملبّسانی که نه علم چندانی دارند و نه اخلاق و معنویتی، در میان مردم با داشتن روحیه‌ی بگیر، جز دین‌گریزی جوانان و توده‌ها، چه پی‌آمدی می‌تواند داشته باشد.

طلبه‌ای که مورد پذیرش قرار می‌گیرد، باید مغزی توانمند داشته باشد. مغز توانمند و پُرپردازش و پرتوان، از حسن ظاهر و تناسب اندام دانسته می‌شود. مغزی که قدرت تحلیل و توزیع و چیدمان منطقی دارد در دوره‌ی جنینی، فرمان‌های خود را درست صادر می‌نماید و قلبی که مغز سالمی می‌یابد، خون را به تناسب توزیع می‌نماید و سبب تناسب اندام فرد می‌گردد. لازم نیست بدن فربه باشد؛ بلکه باید تناسب داشته باشد و هر اندامی را اعضایی با اندازه‌ای خاص، زیبایی می‌دهد. بر این اساس است که یکی از ملاک‌ها برای پذیرش طلاب رسمی، باید داشتن اندامی موزون و متناسب قرار داد. هم‌چنان که هیچ پیامبری

نباید نقص عضو داشته باشد، هیچ روحانی‌ای نیز نباید دارای نقص عضو مادرزادی باشد. البته کسی که نقص عضو دارد، می‌تواند تحصیل علم دینی داشته باشد و برای رشد اندیشه‌ی شخصی خویش تلاش نماید؛ ولی نمی‌تواند سمت روحانی و مجوّز پوشیدن لباس را دارا گردد. این منصب از آنِ پیامبران است، که سلامتی جسمانی از شرایط آن است. کسی که با ده‌ها درد و بیماری دست به گریبان است، نمی‌تواند تحصیل داشته باشد و حضور وی در حوزه، تنها به تضییع امکانات می‌انجامد.

تنها کسانی باید به حوزه وارد شوند که با هدف و غایت آن آشنا باشند و از این جهت که آیا رسیدن به این هدف با استعدادها و علایق آنان سازگار است یا نه، مورد تست و آزمون‌های متعدد روان‌شناسی قرار بگیرند و نظام پذیرشی حوزه به نظام گزینشی بسیار دقیق تبدیل گردد. ما باید به میلیون میلیون جمعیت نگاه کنیم و چند نفر انگشت‌شمار را گزینش نماییم و پذیرش‌های انبوهی، با نظام علمی مورد انتظار از حوزه، سازگار نیست. ما برای حوزه، به سالم‌ترین و صالح‌ترین

استعدادها نیاز داریم. اما نظام پذیرشی فعلی، هر کسی را گزینش می‌نماید و فاکتورهای پذیرشی و فیلترهای آن بسیار دقیق و علمی نیست. البته برخی از استعدادها قابل ازدیاد، استحکام و تغییر است که در پذیرش باید به آن توجه داشت.

ما در حوزه به افرادی نیاز داریم که طینتی پاک داشته باشند. این گزینش از عالمان ربانی برمی‌آید، نه از اساتیدی که تنها می‌توانند سمت معلمی داشته باشند. این مشکل، البته در دستگاه‌های دولتی نیز هست و وکالت و نمایندگی مجلس با تبلیغات و انتخابات و گزینش عمومی است، نه با گزینش تخصصی و علمی؛ به‌گونه‌ای که اگر نظام اسلامی تشخیص داد وکالت از کسی برمی‌آید و منحصر به اوست و وی آن را نپذیرد، باید قدرت و اختیار تعذیر او را داشته باشد؛ زیرا اوست که تناسب این کار را دارد.

از آیه‌ی شریفه می‌گفتیم. این آیه، دو پی‌آمد نزول کتاب را چنین می‌داند: ﴿لِتُنْذِرَ بِهِ، وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾. باید توجه داشت فراز ﴿لِتُنْذِرَ بِهِ﴾ بر ﴿ذِكْرَى﴾ مقدم شده است؛ زیرا کسی که از آن

هشدار نمی‌گیرد و خشیت نمی‌یابد، نمی‌تواند پندی بگیرد و با بی‌اعتنایی، به بیچارگی می‌رسد.

این آیه حضور مؤثر عالم ربّانی در جامعه را بیان می‌دارد و اوست که می‌تواند به قرآن کریم نقش اجتماعی دهد و حیات جامعه را با آن مهندسی و سامان‌دهی نماید. هیچ‌گاه تبلیغات دینیِ سینماها و رسانه‌های فراگیر و عمومی مانند رادیو و تلویزیون ـ هرچند صددرصد اسلامی گردند ـ نمی‌توانند به اندازه‌ی حضور و دم عالِم ربانی اثر داشته باشند.

البته عالم ربانی کسی است که حقیقت معنویت و دانش را با خود دارد. چنین کسی حتی اگر رو به دوربین بنشیند، بازی در نمی‌آورد و چندنمایی نمی‌گردد. او قدرت شکافتن دل انسان‌ها و نفوذ در آن را دارد و کالبد متناسب وی ـ که نور معرفت، ایمان و تقوا در آن تابیده است ـ حضور مُدرن‌ترین گریمورهای طبیعی را در چهره و تأثیرگذارترین اکت‌های نمایشی را در حرکات آرام و متین بدن و کارآمدترین دیالوگ را در گفته برای القای مطلب به بیننده، دارد؛ به‌گونه‌ای که پیشرفته‌ترین دوربین‌ها و حرفه‌ای‌ترین صحنه‌آراها و بازی‌گردان‌ها با بازیگرانی حرفه‌ای و

استاد کارکشته و دارای پیشینه نیز نمی‌توانند چنین تأثیری را به مجاز در کسی ایجاد نمایند. او عالمی ربانی است و کسی نمی‌تواند کارویژه‌ی وی را بگیرد.

عالمی که ربانی نیست و ژست بازی‌گریِ سینمایی را به خود می‌گیرد و برای ساعتی، فیلم می‌شود و با دوری از متانت، به خود فشار می‌آورد تا نقش بازی کند، هیچ اثری تبلیغی ـ جز ساعتی خوش برای خنده‌ی دیگران ـ ندارد؛ البته خنده‌ای که از سر گریه است و آنان در باطن خود به حال دین زاری دارند.

مُبلّغان کلیسا چنین نقش‌هایی دارند. آنان زنان زیباروی با موهایی پرچین را به محافل موعظه می‌آورند. این زنان، آوازه‌خوانی می‌کنند، می‌رقصند، ژست می‌گیرند و هر حرکتی را برای تماشایی نمودن خود و جذب مخاطب به کار می‌برند تا در این میان، نفوذ کلامی کسب کنند که تنها چند جمله از انجیل را بخوانند و مسیحیت را گسترش دهند. عالم ربانی به هیچ‌یک از شگردهای تبلیغی ـ که امروزه حتی جامعه‌ی مداحان کشور از آن رنج

می‌برد ـ نیازی ندارد و همین‌که سخنی بگوید، بُرنده‌تر از شمشیر و نازک‌تر از موی است و در هر جایی می‌نشیند.

پیامبران که ربانی بودند، وقتی سخن می‌گفتند، گویی وحی است که بر مردم فرو می‌ریزد؛ از این رو، خشیت می‌گرفتند، می‌لرزیدند، می‌ترسیدند و اشک می‌ریختند. آنان حتی در غیرمؤمنان اثرگذار بودند و دل‌های آنان را برای ایمان نرم می‌کردند؛ اما اگر عالمی ربانی نباشد، حتی از برانگیخته نمودن مؤمنی عاجز می‌گردد؛ هرچند مهارت فراوانی در بازی‌گری و خودنمایی با هزاران نما داشته باشد.

عالمان ربانی، زیستی معمولی و تبلیغی ساده دارند و مردم اگر آن‌ها را ببینند، نمی‌توانند برجستگی و امتیاز آنان را بشناسند. رفت و آمدهای آنان چیزی غیرعادی نداشته و همه طبیعی بوده‌اند. اگر اهل علم، زیستی غیرعادی داشته باشند و ده‌ها نفر را پی خود به راه اندازند یا قیافه‌ها را سینمایی سازند، پیامبر عصر غیبت نمی‌باشند و از طایفه‌ی شیاطین هستند که سلک نبوت گرفته‌اند تا مردم را به طمع دنیای خود غفلت دهند و به ذلت گمراهی آورند.

حوزه‌های علمی باید دو بخش تبلیغات سینمایی و ربانی را از هم جدا بدانند. حوزویان نباید خود را شبیه ارباب سینما سازند، که جز مضحکه‌ای ملعبه‌آمیز نخواهند داشت. سینما را باید به اصحاب کاردان سینما و روحانی را به کارویژه‌ی خود ـ که همان ربانی بودن است ـ واگذاشت. عالم ربانی ممکن است سخنران و مبلّغ رسمی نباشد، ولی با کلامی، دل همه را پایین می‌ریزد و جمله‌ای، قدرتمندترین افراد را به تهدید می‌برد.

عالم ربانی، حاج شیخ عباس قمی بود. وی آیات قرآن کریم را از روی خود قرآن می‌خواند. وی با این‌که حافظه‌ی خوبی داشت، ولی به خاطر اهمیت قرآن کریم، چنین احتیاط می‌نمود.

پسر وی در تکیه‌ای به منبر رفته بود، باد شدیدی می‌وزید و چادر تکیه را بسیار ناآرام کرده بود. او می‌گفت من هرچه به این چادر بگویم بایست، به حرفم گوش نمی‌دهد؛ اما اگر پدرم شیخ عباس به آن می‌گفت حرکت نکن، بی‌درنگ می‌ایستاد. حاج شیخ عباس قمی مجتهد نبود، اما بسیار باصفا و زلال بود. او در فیضیه به منبر می‌رفت و حاج شیخ عبدالکریم حائری و عالمان دیگر ـ که

همه مجتهد بودند ـ در منبر او شرکت می‌نمودند. شیخ عباس، شبی در عالم خواب می‌بیند که گوشت مُرده می‌خورد. سراسیمه بلند می‌شود و پیش حاج شیخ می‌رود و خوابش را برای حاج شیخ تعریف می‌کند. هرچه فکر می‌کنند، چیزی در مورد تعبیر این خواب، به ذهن آنان نمی‌آید؛ یعنی نمی‌توانستند هیچ بدی‌ای را در او پیدا نمایند تا خواب را به آن نسبت دهند. حاج شیخ عباس احتمال می‌دهد خوابی که دیده است، به خاطر آن باشد که هنگام صحبت کردن، روایات را از حفظ می‌خواند؛ از این رو ممکن است گاه سند یا جمله‌ی از روایات را پس و پیش نماید. پس از آن، تصمیم می‌گیرد تمام روایات را از روی متن کتاب بخواند. وی چنان مواظب بوده است به گناه نیالاید که تنها این احتمال به ذهن او خطور می‌کند. مفاتیح‌الجنان او امروز زنده است و در تمامی خانه‌ها و مساجد شیعه در کنار قرآن کریم قرار گرفته است. علامه مجلسی، مرحوم کفعمی و دیگران نیز کتاب دعا نوشته‌اند، ولی کتاب حاج شیخ عباس، همه را نَسخ کرده است.

اگر پسر شیخ عباس می‌گوید پدرم قدرت تسخیر

و ولایت دارد، راست می‌گوید. عالم ربانی بر پدیده‌های هستی ولایت دارد؛ به‌گونه‌ای که سخن وی، سخن خداوند دانسته می‌شود؛ از این رو، آیه‌ی بعد می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ﴾[1].

ـ آن‌چه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید و جز او، از معبودان دیگر پیروی مکنید. چه اندک پند می‌گیرید.

آیه‌ی پیشین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خطاب قرار داده بود؛ اما این آیه، خطاب به مؤمنان است و توصیه می‌نماید آن‌چه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است، پیروی کنید؛ یعنی آن‌چه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شما می‌گوید، در واقع من می‌گویم و این، همان ولایت است. خداوند بر پیامبر ولایت دارد که گفته‌های او گفته‌ی خداوند است و چنین به خداوند قرب دارد. عالم ربانی نیز می‌تواند به چنین ولایتی برسد و گفته‌ها و کرده‌های

۱. اعراف / ۳.

وی ولایی باشد، نه شخصی، و تنها آنان هستند که ولایت دارنـد، نـه دیگـران: ﴿وَلَا تَـتَّبِعُوا مِـنْ دُونِـهِ أَوْلِيَاءَ﴾؛ هرچند طبیعت آدمی به گونه‌ای است که به ناسوت میل دارد و کم‌تر پند می‌پذیرد: ﴿قَلِيلاً مَـا تَذَكَّرُونَ﴾. نتیجه‌ای که در پایان از این دو آیه می‌توان گرفت، این است که هر عالمی که مشکل روانی و ضیق صدر داشته باشد و قدرت انذار نداشته باشد ـ یعنی ربانی نباشد ـ گفته‌های وی تأثیری ندارد و مردم از او سخنی نمی‌شنوند.

یاد ﴿۶﴾

سامان‌دهی نظام مالی، علمی و رفتاری طلاب

﴿وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آَمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ﴾[1].

ـ و ای قوم من، بر این رسالت، مالی از شما درخواست نمی‌کنم. مزد من جز بر عهده‌ی خدا نیست، و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم.

۱. هود / ۲۹.

به‌قطع آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد؛ ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌کنید.

بیان: حوزه‌ها در صورتی به پیشرفت خود نزدیک می‌شوند که از «نان»، «ثواب» و «بی‌نظمی» جدا شده و به «علم» و «تقوا» رو آورند.

باید محققان حوزه را تأمین نمود، بدون آن‌که نگاه آنان به دست کسی یا مرجعی باشد؛ همان‌طور که پیامبران الهی چنین بودند. پیامبران در زندگی مادی خود نیازی به کسی نداشتند و تأمین بودند. افزون بر این، آنان نیاز به تحقیق و مطالعه نداشته و دانش‌آموخته‌ی دانش‌های موهبتی بودند. رنج عالمان، افزون بر پیامبران است که باید عمری تحصیل و تحقیق نمایند تا به اجتهاد رسند. نباید لازمه‌ی تحقیق و تدریس را نان و شهریه قرار داد؛ همان‌طور که نباید فقر را حُسن زندگی طلبگی دانست. اگر روزی حضرت علی علیه‌السلام علم را برتر از مال می‌داند، برای آن مناط و دلیل ارایه می‌دهد و می‌فرماید: «برتری علم، به این است که از انسان حراست می‌کند، ولی مال را باید به‌زحمت محافظت نمود.» در این صورت، باید نتیجه گرفت: منظور از این مال، اموال زیاده و بیش از اندازه‌ی

کفاف و هزینه‌هاست؛ زیرا مالی که به اندازه‌ی کفاف باشد، انسان را حفظ می‌کند، و این زیادیِ مال است که نیاز به محافظت دارد و چه بسا بیماری‌زا باشد؛ اما زندگی امروزِ طلبه‌هایی که فقط می‌خواهند طلبه باشند و طلبگی نمایند و به اشتغال رو نیاورند، حتی فقیرانه نیست؛ بلکه زیرترین زیر را در زیر خط فقر دارند.

طلاب علوم حوزوی باید به چنان قدرت مالی‌ای برسند که حتی نیازهای مادی فقیران و نیازمندان را تأمین نمایند؛ وگرنه شأن رهبری خود را از دست می‌دهند؛ چرا که رهبری، حقیقتی است که قوت را می‌طلبد و با ضعف سازگاری ندارد. ذوالقرنین، یکی از رهبران قدرتمند است که حتی برای عمران و آبادی مناطق، از مردم آن‌جا درخواست کمک‌های مردمی نمی‌نمود:

﴿قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدّاً. قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْماً. آَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ

آَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً﴾[1].

گفتند: ای ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند. آیا ممکن است مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی؟ گفت: آن‌چه پروردگارم به من در آن تمکن داده، از کمک مالی شما بهتر است. مرا با نیرویی انسانی یاری کنید تا میان شما و آن‌ها سدی استوار قرار دهم.

این دو آیه، ذوالقرنین را کسی معرفی می‌نماید که حتی برای ایجاد عمران و آبادی در مناطق دیگر، نیازی به گرفتن پول از مردم آن منطقه ندارد و تنها از نیروی انسانی آنان بهره می‌برد. البته این آیه می‌رساند عصر ذوالقرنین، عصر پیشرفت دانش بوده است که سدها را نه خاکی، بلکه با گداخت و ذوب آهن و مس و ترکیب آن در مقیاس بسیار بزرگ می‌ساختند. دنیای امروز با همه‌ی رشدی که در علم دارد، هنوز از گذشتگان خود عقب است. گویا جهان چندین‌بار به هم‌ریخته است و انسان‌ها از نو شروع به رشد کرده‌اند؛ اما این‌که ذوالقرنین برای کدام دوره از زمین بوده است، معلوم نیست.

۱. کهف / ۹۴ ـ ۹۶.

به هر روی، حوزه‌های علمی باید چنان سیستم مالی قدرتمندی داشته باشد که نه تنها به هیچ‌وجه نیازمند دولت‌ها نباشد، بلکه نیازهای مردم را نیز تأمین نماید و به مبلّغان و مبشّران خود، این قدرت را بدهد تا برای مردم منطقه‌ای که به تبلیغ می‌روند، هزینه نمایند؛ نه این‌که در برابر تبلیغ خود، از آنان پول بگیرند.

قرآن کریم، یکی از دلایل فرضی ردّ تبلیغ انبیا را درخواست احتمالی مال در برابر آن می‌داند و می‌فرماید:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً، فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ، وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾[1].

ـ یا از ایشان مزدی مطالبه می‌کنی؟ و مزد پروردگارت بهتر است و اوست که بهترین روزی‌دهندگان است.

روحانیت اگر دستی دراز شده در پیشگاه مردم داشته باشد، هیچ گاه موفق نمی‌گردد و عالمی که چشم به دست مردم می‌دوزد، با گدا و متکدّی تفاوتی ندارد. سخنان چنین فردی ارزش ندارد؛

۱. مؤمنون / ۷۲.

چون از خدا و دین می‌گوید برای کسب نان، و از آخرت ناله بر می‌آورد برای بیرون کشیدن اسکناس از جیب این و آن.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً، فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ﴾؛ مگر تو از این امت پولی می‌خواهی که سخنت را نمی‌پذیرند؟ بعد می‌فرماید: آن‌چه خدا می‌دهد بسیار بهتر است؛ چرا که مردم هرچه هم بدهند، منّت بر سر آدمی می‌گذارند؛ ولی خداوند هرچه می‌دهد، بی‌منّت است؛ پس خیر است. البته خیر بودن نعمت، غیر از کثرت آن است؛ به این معنا که نانی خالی، کرامت دارد و بهتر است از کبابی اهدایی که «آقایی» را از انسان می‌گیرد و او را پَست می‌سازد. نان گدایی ـ دقت شود که گفته می‌شود گدایی و نه فقیرانه ـ کم‌تر از نان دزدی نیست و همان‌طور که نان دزدی حرام است، نان گدایی هم خست دارد؛ با این تفاوت که دزدی با قدرت همراه است، ولی در خست گدایی خفّت است؛ با این‌که هر دو حرام است؛ به‌خصوص اگر دست دراز کردن در پیش مردم، به اسم دین باشد، دارای عوارض بدی بر فرد و نسل وی هست. خداوند در قرآن کریم همواره انبیای خود را از

گرفتن مزد و مال از افراد جامعه دور می‌دارد؛ چرا که با این نان، هیچ کمال و خیری در جان آدمی پیدا نمی‌شود. آدمی که چنین نانی می‌خورد، هیچ گاه آقا نمی‌شود و حال آن‌که رسالت، بزرگواری و آقایی می‌خواهد. البته نباید از این تعبیر آشفته شد؛ بلکه باید دقت نمود که گدایی اقسامی دارد و برخی اقسام آن، ظریف و پنهان است. کسی که خود را بده‌کار می‌کند و وام می‌گیرد و در دادن آن می‌ماند، گدایی پرخور است. برخی هم گدای بدبخت هستند.

اسلام هبه، صلح و مانند آن را می‌پذیرد؛ امّا گدایی را حرام می‌داند. البته زکات و صدقات هم هست، ولی چنین اموالی را صاحبان ولایت می‌گیرند و تصفیه می‌نمایند و زواید آن را می‌گیرند.

البته فقیر غیر از گداست؛ زیرا ممکن است شاهی گدا باشد ـ به این معنا که چشمش به دست دیگری باشد ـ اما فقیر نباشد؛ ولی می‌شود عالمی فقیر باشد، اما گدا نباشد. به هر روی، فقر نیز برای عالِم، حسن نیست. عالمی که قوت، قدرت و امکانات ندارد و فقیر و ضعیف است، نفوذ کلامی ندارد و کسی از او تبعیت نمی‌کند. عالمی که برای کسب

درآمد به تبلیغ می‌رود و مردم از روی ترحم به او چیزی می‌دهند، انسان ضعیفی است که نمی‌تواند رهبری و هدایت دینی داشته باشد؛ هرچند مورد احترام مردم باشد، که البته آن حرمت‌ها ظاهری است و تبعیتی در پی ندارد. حوزه باید تولید علم داشته باشد و از طریق تولید علم و فن‌آوری ـ به‌ویژه در علوم غریبه‌ای که به اولیای الهی اختصاص ندارد ـ به تولید ثروت بپردازد و اهل علم را از طریق منابع دینی و علوم کاربردی خود بی‌نیاز سازد. داشتن دست بگیر، با هر عنوانی که باشد، استقلال و بزرگی را از انسان می‌گیرد. انبیا و اولیای الهی و رهبران قدرتمند جامعه هیچ‌گاه به ضعف و فقر آلوده نبوده‌اند.

عالمی که نتواند حتی زندگی خود را اداره کند، نصاب علم را دارا نیست. رهبری حقیقتی است که در همه‌ی عالم، وزان ثابتی دارد و مخصوص صاحبان قدرت است و نه افراد ضعیف که یا مزدوری و وابستگی دارند و یا دست بگیر، و این برخلاف مشی انبیای الهی است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً، وَهُمْ مُهْتَدُونَ.

وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي، وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾[1].

ـ از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود نیز بر راه راست قرار دارند، پیروی کنید.

آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و همه‌ی شما به سوی او بازگشت می‌یابید.

خداوند در قرآن کریم بارها انبیای خود را کسانی می‌داند که هیچ مزدی در برابر رسالت دینی خود نمی‌طلبند و در پی منافع شخصی نیستند. کسی که در برابر تبلیغ خود پول می‌گیرد، مورد اعتماد واقع نمی‌شود؛ همان‌طور که اگر روحانیت سیاست‌زده و تابع دولت‌ها شوند، اعتماد مردمی و پایگاه اجتماعی خود را از دست می‌دهند. تبلیغ از زمان آیت‌الله بروجردی﵀ شکلی کاسب‌کارانه به خود گرفته است و مصداق ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً﴾ نمی‌باشد. طبیعی است در چنین فضایی اعتمادها کم می‌شود یا از بین می‌رود. هیچ‌یک از انبیای الهی در رسالت تبلیغ خود، چشم به مزدی نداشته‌اند و هیچ‌گاه از کسی که بخواهد داوطلبانه نیز چیزی دهد، مزدی نگرفته‌اند. آنان می‌گفتند: «ما

۱. یس / ۲۱ ـ ۲۲.

مزدی در برابر رسالت نمی‌خواهیم؛ بلکه بر آن هستیم تا خدایی را که ما را آفرید و بعد از این نیز به سوی او بازمی‌گردیم، عبادت کنیم» که توجه آنان به مبدء فاعلی و نیز غایی در تبلیغ را می‌رساند؛ از این رو، می‌فرماید:

﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي، وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

البته برای این‌که روحانیت در ازای تبلیغ دین، از مردم چیزی نگیرد، نظام حوزه باید امور مالی و اقتصادی خود را سامان بخشد و شهریه را با امتحان پیوند ندهد و با کاستن عامدانه، میزان شهریه به بهانه‌ی ایجاد انگیزه برای رفتن به تبلیغ کاسب‌کارانه، طلبه را ضعیف ننماید؛ سیاستی که به شدت مورد تقبیح ماست و عالمانی را که چنین اندیشه‌ای دارند، مستحق بازخواست در روز قیامت می‌دانیم. نظام امتحانی حوزه در حال حاضر ضعیف‌کش است. می‌گویند چندی پیش، طلبه‌ای که در جبهه بر اثر انفجار دچار موج‌گرفتگی شده بود، برای امتحان می‌رود؛ اما بر اثر ضعف اعصابی که داشته است، ناراحت می‌شود و به مُمتحِن پرخاش می‌نماید؛ اما آن ممتحنِ جبهه به خود

ندیده، به‌جای آن‌که از او دل‌جویی نماید و با درک وی، با او مهربانی داشته باشد و مؤدبانه، منصفانه و کریمانه سخن گوید، با بی‌احترامی می‌گوید: «بی‌خود کرده‌ای به جبهه رفته‌ای!» من اگر قدرت داشتم، آن ممتحن را همان‌جا می‌خواباندم و شلاق می‌زدم و سپس او را خلع لباس می‌کردم و از قم نیز تبعید می‌نمودم.

در گذشته یکی از عالمان به بنده اصرار می‌کرد امتحان شفاهی حوزه را بدهم؛ ولی من چون چنین امتحان‌هایی را خلاف شرع می‌دانستم، چنین نمی‌کردم. به یاد دارم در نوجوانی که به حوزه آمده بودم و شور و شوق بسیاری داشتم ـ و به حمد الهی هنوز هم همان شور و شوق را دارم ـ می‌خواستم امتحان بدهم، اما جلسه‌ی امتحان را برهم زدم، که چگونگی آن را در کتاب « ***حضور دلبران*** » آورده‌ام. بنده آن روز در حالی که غضبناک بودم، امتحان دادم؛ چرا که آن را شرعی نمی‌دانستم. بنده امتحانی که برای وصل، قطع و ارتقای شهریه باشد، مجاز نمی‌دانم؛ زیرا شهریه حق شهروندیِ همسر و فرزند طلبه است و به طلبگیِ شخص او ارتباطی ندارد. امتحان، تنها باید برای این باشد که ثابت شود فردْ

طلبه است و علم دارد یا نه؛ همان‌طور که اگر کارمندی بازنشسته، مرتکب خلافی شد و به زندان رفت، نباید حقوق بازنشستگی او را قطع کرد؛ چرا که این حقوق نیز از حقوق شهروندی اوست و به همسر وی تعلق دارد و او نباید جور جنایت شوهر خود را بکشد؛ چرا که آن جنایت‌کار روی تخت زندان می‌خوابد و برای خود غزل می‌خواند و همسر وی نان شب خود را ندارد! شهریه‌ی طلبه نیز چنین شأنی دارد و چنان‌چه او بر اساس نظام آموزش رشدی نداشت، نباید به بهانه‌ی تنبیه او، حق عیال وی را قطع نمود؛ بلکه باید عناوین علمی را از او گرفت. تنها در مورد امام‌خمینی‌ﷺ شنیده‌ام چنین اخلاقی داشتند و از طلبه می‌خواستند عبارت بخواند تا معلوم شود طلبه است؛ نه این که او را برای دادن شهریه امتحان نمایند.

امتحانی که برای شهریه باشد، جایز نیست؛ زیرا شهریه، حق همسر و فرزند طلابی است که برای درس وقت می‌گذارند.

کسانی که امتحان می‌گیرند، بر اساس کدام ضابطه‌ی درست کار می‌کنند؟ آنان نخست خود باید امتحان شوند تا روشن شود آیا آن درس را

فهمیده‌اند یا خیر؟ آن‌گاه باید سراغ طلاب بروند. ابتدا باید مشاهیر را امتحان کرد تا روشن شود آیا به واقع از معاریف هستند یا تنها شهرت یافته‌اند؟ چه بسا طلبه‌ای که مطلبی را از استاد خود اشتباه فرا گرفته و همان را در امتحان می‌آورد و رد می‌شود. نظام حوزه، قدرت امتحان بالادستی‌ها را ندارد و با امتحان‌هایی که به شهریه ارتباط دارد، به طلبه‌های ضعیف فشار می‌آورد؛ آن هم شهریه‌ای با چندین دفترچه‌ی قسط، چه چیزی به همسر و فرزند آنان می‌رسد، معلوم نیست؛ مگر این‌که در حوزه باشند، اما نخواهند طلبگی نمایند!

البته امتحان بزرگان نیازمند ارایه‌ی طرحی فنی و علمی است که در کتابی دیگر، از آن آزمون و امتحان بزرگ گفته‌ام تا دیگر جای این سؤال غیرمحترمانه نباشد که چگونه است کسی که حتی در انجام کارهای روزمره‌ی خود درمانده است و باید برای او قیّم گرفت، به‌ناگاه چنان اوج می‌یابد و دارایی پیدا می‌کند که قدرت فشار آوردن بر صدها طلبه‌ی ضعیف را می‌یابد. برخی نیز سطح شهریه را به بهانه‌ی کساد نشدن تبلیغ، پایین می‌گیرند. چنین تنگ‌نظری‌هایی نشان‌دهنده‌ی ضعف روحی است

که از قوت روحی طلبه هراس دارد و می‌پندارد طلبه‌ی سیر، بلندپرواز می‌گردد و تبلیغ را فرو می‌نهد.

تعدد دفترچه‌های قسط طلاب، یا تربیت غلط این قشر را می‌رساند ـ که نوک تیز پیکان را متوجه نظام آموزشی و تربیتی حوزه می‌نماید ـ و یا نیازمندی آنان را می‌رساند که حکایت از ضعف توزیع ثروت در حوزه دارد؛ چرا که درآمدهای حوزوی اندک نیست تا نتوان مخارج طلبه‌ها را به قدر عفاف و کفاف داد. زندگی حضرات معصومین علیهم‌السلام همواره با توانمندی مالی بوده است و زندگی طلبه نیز، البته با حفظ تناسب، باید عفاف و کفاف را داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که دفترچه‌ای را به دست کسی ندهد، مگر آن‌که طلبه‌ای زیاده‌خواه باشد، که در آن صورت باید برای وی برنامه‌ای تنبیهی را پیش گرفت.

باید دقت داشت میزان و بالانس نمودن زیست طلبه و رساندن وی به حالت تعادل، بسیار اهمیت دارد. تنظیم زندگی طلبه، همانند اقتضایی بودن حسن و قبح برای دروغ است که تشخیص موارد آن سخت است. طلبه نه باید چهره‌ی تکدی و فقر

داشته باشد و نه قیافه‌ای استکباری و مرفهانه. عالم دینی نه باید خودرویی فرسوده و از رده خارج داشته باشد و نه خودروی که از حد متوسط جامعه فراتر است و انتخاب سرمایه‌داران است؛ چرا که هر دو طرف آن، افراط و تفریط است و به دین لطمه می‌آورد.

ما نظام اقتصادی اسلام را به گونه‌ای نوین در کتابی دیگر ـ که بسیار گسترده است ـ توضیح داده‌ایم؛ همان‌طور که بایسته‌های وجوهات شرعی و شهریه‌ی عالمان را در کتابی مستقل آورده‌ایم. در این‌جا یادآور می‌شویم حضرات معصومین علیهم‌السلام همواره قدرت مالی داشتند؛ اما باید توجه داشت که این قدرت را به جریان می‌انداختند و انباشت ثروت نداشتند؛ بلکه همواره در حال تولید و مصرف در مسیرهای بایسته بودند. چیزی به نام پس‌انداز، با طرح مالی اسلام سازگاری ندارد و به جای آن، قرض‌الحسنه را طرح می‌نماید که بحث از آن را باید در جای خود پی گرفت.

برای پیشرفت حوزه‌ها «ثواب» نیز باید از آن جدا شود. نباید بر سر دین و خدا منت گذاشت و گفت من برای ثواب درس می‌خوانم! نتیجه‌ی چنین

فکری، سستی و نامرتبی در کار است. کسی که برای ریالی مال دنیا در کارخانه، بیابان یا چاه عرق می‌ریزد، این‌قدر بر سر خدا و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منّت نمی‌گذارد که برخی از اهل علم چنین منّتی دارند. یا نباید طلبه شد، یا اگر کسی به سلک روحانیت درآمد، باید شب و روز زحمت بکشد. طبیعی است کسی می‌تواند با عشق تلاش داشته باشد که جز خدا را در نظر نداشته باشد: ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ که در پی خداوند است ـ نه اجر ـ و آن را به خداوند واگذار می‌کند، نه آن که اجر را از خداوند بخواهد.

سومین چیزی که باید از حوزه‌ها جدا شود، «بی‌نظمی» است؛ چنان‌که قاعده‌مند بودن پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از این آیه به دست می‌آید: ﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾.

ما باید مثل دیگران کار کنیم. برخی ساعت سه صبح پی کار می‌روند. شما ساعت سه بعد از نیمه شب به خیابان بیایید، ببینید چند نفر پی کار و زندگی می‌روند. یکی نانواست، دیگری قصاب است و به کشتارگاه می‌رود، یکی رُفتگر است؛ اما برخی از اهل علم، ساعت به ساعت را نمی‌شناسند. بیکاری و دل‌بخواهی باید از طلبه

برداشته شود و خود را مقید به درس و بحث بداند و اصول و ضوابط طلبگی را بداند.

دو چیز نیز باید وارد حوزه‌ها شود: یکی علم و دیگری تقوا. حوزه‌ی علمی باید علم را به تمام معنا ـ یعنی هر علمی که در جهان هست ـ داشته باشد؛ وگرنه با قوم جاهل تفاوتی نخواهد داشت: ﴿وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ﴾.

متأسفانه بسیاری که از دین می‌گویند و می‌خواهند معمار احکام اسلامی باشند، نه دین را خوب می‌شناسند و نه چگونگی عرضه‌ی آن را! آنان هم‌چون کسی که بر سر سفره‌ای نشسته است و برای کوچک، بزرگ، خرد و کلان به یک اندازه غذا می‌کشد، دین را برای همه یکسان تعریف می‌کنند و تمامی انگشتان دست را یک‌گونه فرض می‌کنند و این نقص، برآمده از کاستی در علم و معرفت است.

دانش عالمان به‌قدر خوبی و قداست آنان نبوده است. آنان بسیار خوب و وارسته بوده‌اند؛ به‌گونه‌ای که اگر خداوند می‌خواست پیامبرانی در عصر غیبت داشته باشد، آنان را جز از میان همین عالمان و حوزه‌ها انتخاب نمی‌کرد؛ ولی اگر علم، معیار برای انتخاب باشد، بسیاری برای این کار مناسب

نمی‌باشند. مؤمنان و نیز حوزه‌ها بیش‌تر خوبی‌ها و قداست‌ها را تبلیغ می‌کنند و معیار انتخاب قرار می‌دهند، نه دانش و معرفت را. خوبی بدون علم، باعث عقب‌افتادگی خوبی می‌شود؛ در حالی که یک ارزن دانش، به هزاران خروار خوبی می‌ارزد: «**تفکّر ساعة خیر من عبادة سبعین الف سنة**»؛ لحظه‌ای اندیشه بهتر از هفتاد هزار سال پرستش است؛ اگر به همراه فروتنی باشد و به غرور و استکبار نینجامد.

حوزه‌ها در دانش‌اندوزی خود نباید به دانش خاص مانند فقه و اصول محدود شوند. آنان باید هر دانشی را فرا بگیرند و دانش‌ها را به شیوه‌ی سلف صالح خود ـ که جامع معقول و منقول و علوم تجربی و انسانی و حِرَف و فنون بودند ـ داشته باشند. البته در گذشته یک عالم ربانی چنین جامعیتی داشت؛ اما امروزه همان دانش‌ها باید تخصصی و نیز گروهی شود و تحقیقات فردی از حوزه رَخت بربندد.

طلبه در صورتی در طلبگی خود موفق می‌گردد که از علوم و فنون گوناگون اطلاعات کافی داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر یکی از کارشناسان علمی با وی هم‌کلام شود، آن فرد آسوده‌خاطر باشد که وی سخنان او را فهم می‌نماید. طلبه بدین منظور باید به

مدت دو یا سه سال، مراکز گوناگون صلاح و فساد را ببیند تا از شناخت خوبی‌ها و بدی‌ها بیگانه نباشد. طلبه باید بت‌خانه‌های عظیم دنیا را با چشم خود مشاهده نماید و قمارخانه‌ها و سبک کار آنان و نیز مراکز آکادمیک و علمی و نیز آکادمی‌های آموزش حِرَف و فنون و شیوه‌ی آموزشی آنان و مراکز فساد و فحشا ـ هرچند با سیاحت در اینترنت و دیدن ماهواره باشد ـ را با چشم خود ببیند تا جامعه‌ی امروز خود را به‌خوبی بشناسد و جامعه‌شناسی ماهر باشد. چنین طلبه‌ای است که می‌داند چگونه و برای چه کسی آگاهانه بنویسد و بگوید.

طلبه‌ای که فقط خوبی‌ها را می‌شناسد و چنان خوب است که حتی برای شناخت بدی‌ها به سراغ آن نرفته است، نمی‌داند بدی چیست و نمی‌تواند سِمت هدایت‌گری و ارشاد داشته باشد. چنین کسی مانند پزشکی است که بیماری‌ها را نمی‌شناسد تا بتواند آن را درمان کند. البته همان‌طور که پزشک در شناخت بیماری‌ها بیمار نمی‌گردد، طلبه نیز در شناخت بدی‌ها نباید به بدی آلوده گردد که چگونگی آن را در جای دیگر آورده‌ام. سال‌ها پیش عالم بزرگواری کتابی در نقد درویشی‌گری و

صوفی‌گرایی نوشته بود. من به وی گفتم: «حاج آقا، آن‌چه شما درباره‌ی درویش‌ها نوشته‌اید، در هیچ طایفه‌ی درویشی وجود ندارد.» وی آن نوشته‌ها را از کتاب‌ها جمع‌آوری کرده بود و با بیرون و واقع درویشی‌گری تطابق نداشت در نتیجه، هیچ درویشی نقدهای وی را نمی‌پذیرفت؛ چرا که آن را پندار و انگاره‌ای از دنیای آن نویسنده می‌دانست!

به هر روی، طلبه باید با بدی‌ها آشنا باشد. ما این مطلب را در کتاب «***آسیب‌های اجتماعی***» آورده‌ایم. این کتاب از انواع و اقسام شراب‌ها با طعم و مزه‌ی هریک سخن گفته است. اداره‌ی فرهنگ و ارشاد به آن اشکال می‌گرفت که بدآموزی دارد و بخش‌هایی از آن را حذف نمود؛ ولی ما چنین اعتقادی نداشتیم و می‌دانستیم اگر این کتاب آن‌گونه که نوشته شده بود، چاپ می‌شد، هر شراب‌خواری که آن را می‌خواند، می‌فهمید این کتاب نوشته‌ی کسی است که انواع شراب‌ها را می‌شناسد؛ بلکه چه‌بسا از آن شراب‌خوار آگاه‌تر است و اگر حکم به حرمت آن می‌دهد، از روی آگاهی سخن می‌گوید ـ و نه تعبد محض ـ و نام بردن از شراب‌ها با ویژگی‌های هریک، سندی برای نظر تخصصی وی هست.

در موسیقی نیز کتابی به نام «***فقه غنا و موسیقی***» در هفت جلد نوشته‌ایم که احکام فقهی موسیقی را بررسیده است و تفصیلی‌ترین کتابی است که از آغاز عصر غیبت تاکنون در موسیقی نوشته شده است. اگر زبده‌ترین موسیقی‌دانان، آن کتاب را با دقت بخوانند، می‌دانند که این کتاب با اِشراف و احاطه‌ی کامل به تمامی دستگاه‌ها و مقامات موسیقی ایرانی نوشته شده است.

کتابی نیز در قمار داریم که احکام قمار، بلیط‌های بخت‌آزمایی، شرط‌بندی‌ها و مانند آن را برمی‌رسد. اگر این کتاب به دست قماربازان داده شود، آنان نیز می‌دانند که این کتاب با آگاهی کامل از چگونگی قمار نوشته شده است و در آن خلط و خبطی وجود ندارد.

حوزه‌های علمی در صورتی پویایی خود را می‌یابند که طلبه‌ها را در طول سه سال، هم تحت تربیت روانی قرار دهند و مشکلات روانی و رفتاری آنان را ترمیم و برطرف نمایند و هم به آنان آموزش انواع بزه‌کاری‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی را بدهند تا آنان همه‌ی بدی‌ها را بشناسند. البته این کار، نیازمند ساختار گزینشی بسیار دقیق و دوری از

کمیت‌گرایی در پذیرش طلاب است. شاید بیش از هفتاد درصد از طلاب فعلی، فاقد توان لازم برای طلبگی و ایفای نقش انبیای الهی باشند؛ چرا که آنان بد پذیرش شده‌اند. باید بهترین‌ها برای طلبگی انتخاب شوند و آنان یله و رها نباشند؛ بلکه تحت تعلیم‌های فشرده و سخت قرار گیرند تا بعد از ده سال، به اجتهاد رسند؛ مجتهدانی که برای هرچه می‌خواهند حکم دهند، موضوع آن را دیده باشند. بنده خود چنین نظام آموزشی را دارم و تنها افراد فهمیده را برمی‌گزینم. فرد فهمیده، هرچند دشمن آدمی باشد، کار با وی نتیجه‌زاست و چه نیکو گفته‌اند:

دشمن دانا بلندت می‌کند

بر زمینت می‌زند نادان دوست

کسی که فهم شفاف و روشنی ندارد، حتی دوستی وی نگران‌کننده است و باید از او برحذر بود. تجربه‌ی عمر ما گواهی می‌دهد کسی که در رشته‌ای تخصص دارد، حرف حق در زمینه‌ی رشته‌ی خود را به‌راحتی می‌پذیرد؛ اما فرد ناآگاه ـ به‌ویژه اگر متولی چیزی باشد ـ به هیچ‌وجه شنوا نمی‌گردد و گوشی برای شنیدن ندارد و اگر چیزی

به گوش وی برسد، بی‌درنگ و بدون تأمل، ناسزا می‌گوید!

تنها باید طلابی پذیرش گردند که بسیار فهیم باشند و کار جمعیتی، گروهی و توده‌ای نتیجه‌بخش نیست؛ ولی انسان فهمیده و آگاه وقتی می‌آید، دیگر نمی‌رود؛ به‌گونه‌ای که به سبب فهم خود جَلد می‌شود و حتی اگر او را لقمه لقمه نمایند، نمی‌تواند برود.

طلبه باید اهل فن و نیز مردمی باشد تا مردم با دیدن او و توانایی‌هایی که دارد، خرسند گردند و او را به واقع معجزه و آیت دین بشمارند و بر دینی که چنین فردی را تربیت کرده است، آفرین بگویند. وقتی بادیه‌نشینی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌پرسد: «أ مِن امبرّ امصیام فی امسفر» و حضرت به لهجه‌ی وی می‌فرماید: «**لیس مِن أمبر أمصیام في أمسفر**»[1] و این‌گونه افزون بر این‌که پاسخ او را می‌دهد، با روحیه‌ای مردم‌گرایانه با وی همراه می‌شود و او را شادمان می‌کند.

عالمی که به دلیل ناآگاهی از فن‌آوری‌ها و

۱. کنز العمال، ج ۸، ص ۵۰۶.

آگاهی‌های روز، با مردم بیگانه است، گوش شنوایی نخواهد داشت. البته چنین تعلیم‌هایی در کودکی است که نتیجه می‌دهد و فرد را در جوانی زیرک و دنیادیده می‌سازد. اگر تربیت حوزوی روزآمد و منطبق بر اجتماع نباشد، عالمان آن حتی نمی‌توانند مانند مردم زندگی عادی داشته باشند. چنین کسانی حتی اگر درصد بالایی از حوزه را تشکیل دهند، بهتر است به خاطر خدا به دنبال زندگی خود بروند و از تبلیغ دین دست بردارند. این بزرگ‌ترین خدمتی است که اینان می‌توانند به دین نمایند؛ وگرنه مانند علف‌های هرز به پای عالمان کارآمد ـ که بسیار اندک هستند ـ می‌پیچیند و مزاحم حمایت‌های آنان از دین می‌شوند و به حرمانی جبران‌ناپذیر دچار می‌شوند.

طلاب باید به گونه‌ای تربیت شوند که کسی گمان نکند آنان از سر سادگی انسان‌های خوبی شده‌اند؛ بلکه بدانند آنان همه‌ی خط‌ها را رفته و دیده و دریافته‌اند که دنیا و مفاسد آن فایده‌ای ندارد و پس از آن، خدا را گرفته‌اند. البته مدرسه‌های علمیه‌ی امروز، حتی تلویزیون و رایانه به خود نمی‌بیند و طلبه‌ها را از آن محروم می‌کنند؛ تا چه

رسد بخواهد آنان را با بدی‌ها آشنا سازد. آیا امیدی به اجرای چنین طرح‌هایی در مدارس حوزوی هست؟ البته شاید مدرسه‌ای باشد که ورزش را برای طلاب جایز بداند؛ اما هنوز هستند کسانی که ورزش را مزاحم درس می‌دانند؛ ورزشی که اگر روزی، دقایقی از آن نباشد، عالم فردا را به ده‌ها بیماری مبتلا می‌سازد و کارایی را از مغز و جسم او می‌گیرد.

امر دیگری که در حوزه‌ها باید بعد از علم مورد تأکید قرار گیرد، تصحیح اعتقادات و تقواست: ﴿إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ﴾.

قرآن کریم در دست داشتن کتاب، بدون داشتن عبادت و تقوا را بی‌ثمر می‌خواند و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾[1].

ـ و کسانی که به کتاب چنگ درمی‌زنند و نماز برپا داشته‌اند، بدانند که ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد.

کتاب در دست داشتن و تحصیل بدون توجه به

۱. اعراف / ۱۷۰.

معنویت، گمراهی است؛ همان‌طور که عکس آن نیز چنین می‌باشد. انسان باید دانش را در کنار پرورش داشته باشد؛ از این رو، تمسک به «کتاب» با توجه به «نماز» و معنویت آمده است.

باید به خدا پناه برد از این‌که در شبانه‌روز ساعت‌ها مطالعه و تحصیل داشت، ولی دقایقی به خداوند توجه نداشت یا از قرآن کریم غفلت نمود.

علم اگر بدون عبادت و تضرع باشد، صفا نمی‌آورد و تنها قلب را سخت و قفل و مستکبر می‌نماید. علم با تقوا و پرواپیشگی است که خروجیِ مناسب می‌یابد و آب دانش را از گندیدگی و مرداب شدن و باتلاق گردیدن، دور می‌دارد و باطن را همواره تازه و صافی می‌نماید. علمی که خروجیِ سالم دارد و با کوره‌ی بندگی خدا و تضرع، زهر استکبار از آن گرفته می‌شود، برکت و نورانیت می‌یابد و عنایت الهی با آن همراه می‌گردد. علم در دلی که هیچ جوششی ندارد، سخت‌تر از سنگ می‌گردد! وجود چنین علمی، تنها زیان‌بخش است و بر سختی دل و گندیدگی استکبار آن می‌افزاید.

علم و اجتهادِ صرف و بدون تقوا و اعتقاد سالم، برای فرد کافری نیز محقق می‌گردد. کافران را

می‌شود در یک آکادمی گزینش نمود و به آنان شرح لمعه و کفایه آموزش داد و با نحوه‌ی رد فروع بر اصول، آشنا ساخت. چنین اجتهادی یک فن است و کافری نیز می‌تواند آن را به دست آورد؛ اما ارزشی ندارد؛ چرا که شرط قدسی بودن با آن همراه نیست. قدسی بودن اجتهاد، جنبه‌ی عدالت و پاکی فرد مجتهد است که در استنباط احکام دین، نه از کسی به خود ترس روا دارد و نه با در نظر گرفتن منافع خویش، تجاوزی به دین داشته باشد.

علم و اجتهاد برای طلبه باید همانند شیر برای نوزاد باشد و نه مثل خون برای زالو. تحصیل علم اگر همانند شیری که کودک می‌خورد، برای طلبه ستبری و قوت معنوی و ژرفا آورد، مفید است؛ وگرنه در صورتی که او را هارصفت و جفاپیشه و سطحی و جامد نموده است، هم‌چون خونی است که زالو می‌مکد، باد می‌کند و باتلاق می‌شود تا می‌میرد.

تحصیل زالوگونه، همان کسب معلومات و سپردن آن به حافظه است و تحصیل دانش صافی، ژرفا گرفتن و عمق یافتن است. کسی که اطلاعات بالایی دارد اما عمق ندارد و سطحی است، تعقل و

ادراک وی پایین است. علم غیر از معلومات و مانند چشمه‌ی آب است؛ اما معلومات، مانند استخر است که ممکن است وسیع‌تر از چشمه بنماید، اما کم‌ترین کثیفی، رنگ و بو، مزه‌ی آن را تغییر می‌دهد و آب را نجس می‌سازد. چشمه‌ی آب، هرچند گسترده نباشد، هیچ‌گاه کثیف نمی‌شود، بلکه کثیفی‌ها را پس می‌زند و آبی صاف و زلال را ارزانی می‌دارد که خنکای وجود نوشندگان می‌گردد. اجنّه معلومات فراوانی دارند، ولی علم آنان اندک است و عمق ندارد. جن‌ها با همه‌ی معلوماتی که دارند، اگر اجنه‌ی خوبی باشند، به خاطر علم انسان به او عشق می‌ورزند و او را طواف می‌کنند. وی را بو می‌کشند و از او ارتزاق می‌کنند. البته اولیای خدا، هم علم فراوانی دارند و هم معلومات بسیار؛ ولی زمینه هیچ‌گاه برای اظهار دانش آنان آماده نبوده است. این‌جا ناسوت است و دولت ظاهر، که نمی‌گذارد صاحب باطن، چیره‌نمایی داشته باشد.

از بایسته‌های پنج‌گانه‌ی طلبگی می‌گفتیم. طلبه افزون بر تحصیل و تحقیق، باید قدرت تدریس و نگارش داشته باشد. کسب علم مانند مکیدن خون به وسیله‌ی زالو نیست که فقط آن را می‌خورد و جمع می‌کند؛ بلکه باید هم دانش را تحصیل کرد و

هم آن را نشر داد. اگر شاگردی علمی را که کسب می‌کند، به استاد یا جامعه و افراد دیگر تحویل ندهد، آن علم او را نابود می‌کند و خفگی او را سبب می‌شود. علمی که چنان انبار شود که خیری از آن برنخیزد، چه فایده‌ای دارد! کارخانه‌ای تعطیل به چه کار می‌آید؟ کسانی که علم را در خود نگاه می‌دارند به زالو می‌مانند که به‌قدری خون می‌خورد تا باد می‌کند و می‌میرد. کسانی که در علم ایثار ندارند، اگرچه درس ایثار می‌خوانند و انواع ایثار و آیات مربوط به آن را می‌دانند، اما یک ساعت از وقت و سرمایه‌ی خود را ایثار نمی‌کنند و حاضر نمی‌شوند بخشی از وقت خود را برای دیگری مصرف کنند؛ حتی به استادی که او را پرورش داده و نیاز جامعه و شاگرد را در ایثار وقت او می‌داند. علمی که عملکرد نداشته باشد، نه تنها علم نیست، بلکه خرابی و تخریب است و مایه‌ی گمراهی و شقاوت می‌شود.

مراد از علم نیز سپردن معلومات به حافظه نیست که پیش از این، از آن سخن گفتم. مشکلی که در نحوه‌ی دانش‌اندوزی طلاب امروز است، این است که آنان به صورت تجزیه‌ای درس می‌خوانند و گزاره‌ها را یکی‌یکی به حافظه‌ی خود می‌سپرند و به ترکیب و ایجاد پیوند و به کشف رابطه‌ی میان این

گزاره‌ها ـ که قدرت تحلیل را در پی دارد ـ نایل نمی‌آیند و تصدیقات آنان بسیط است و نه مرکب، که ما بحث از آن را در کتاب « ***حجره‌های معنوی*** » و نیز « ***سیمای طلبگی*** » و از همه مهم‌تر، در کتاب « ***جامعه‌شناسی عالمان دینی*** » آورده‌ایم.

به هر روی، طلبه باید پنج اصل یاد شده را در زندگی طلبگی پاس بدارد. با فراهم آمدن این پنج اصل است که کتاب و سنت در حوزه‌ها به جریان می‌افتد و دانش حوزویان کارآمد می‌شود. در حال حاضر، هرقدر بر متون دینی تأمل گردد، چیزی از آن برداشت نمی‌شود. استفاده از متون دینی، ابزار و زمینه‌ی خود را می‌خواهد و با حال و هوای کنونی نمی‌شود از آن استفاده کرد. اگر این اصول در حوزه‌ها حاکم شود، حوزه‌ها می‌توانند جهان را در تسخیر علم خود درآورند.

یاد ۷

علم تولیدی و معلوم جامد

﴿أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً﴾[1].

۱. طه / ۸۹.

ـ مگر نمی‌بینند که گوساله پاسخ سخن آنان را نمی‌دهد و به حالشان سود و زیانی ندارد.

بیان: آیه‌ی شریفه از گوساله‌ی سامری می‌گوید؛ گوساله‌ای که صدا می‌داد و با صدایی که داشت، قومی را به گمراهی کشاند؛ اما صدای وی تولیدی و ارادی نبود و از خود او برنمی‌آمد؛ بلکه در آن تعبیه شده بود. آیه می‌فرماید، آیا بنی‌اسرائیل نمی‌نگرند که این گوساله از خود هیچ سخنی ندارد و نمی‌تواند پاسخ آنان را دهد و تنها صدای تعبیه شده در وجود وی است که آنان را فریفته است و او از خود نه منشأ خیری است و نه ضرری؟

ما از این آیه‌ی شریفه برای تفاوت میان «معلومات» و «علم» بهره می‌بریم. معلومات به مثابه‌ی صدای گوساله‌ی سامری است که اراده‌ای با آن نیست و تنها سپردن داده‌های دیگران به حافظه و انباشت آن است و سخن گفتن از آن اِخباری است؛ برخلاف علم که باید اراده با آن باشد و از درون فرد بجوشد و به صورت انشایی صادر گردد. اگر کسی تنها بر حافظه‌ی خود تمرکز داشته باشد و گزاره‌های علمی را فقط به حافظه بسپارد و آن را بازگوید، بسان گوساله‌ی سامری است که سخن تعبیه شده

در خود را تکرار می‌کرد؛ اما عالم کسی است که با قدرت اراده و اختیاری که دارد، از خود تولید می‌نماید و ذهن وی نقش فعال، اکتیو و آبجکت دارد و نه نقشی منفعل و سابجکت همانند گوساله‌ی سامری که قدرت پاسخ‌گویی به چیزی که در وی تعبیه نشده است را ندارد. اندیشه‌های حافظه‌محور که بر اساس نظام امتحانی فعلی شکل می‌گیرند، قدرت تبادل فکر و دیالوگ ندارند و مستقل از گزاره‌های انباشتی خود نمی‌توانند چیزی بگویند. صدایی ارزش دارد که ارادی، اختیاری و استقلالی و به تعبیر حوزوی، اجتهادی باشد و نه تبعی. کسی قدرت تولید علم را دارد که به اجتهاد و قدرت استنباط و تحلیل رسیده باشد. استفاده از مفهوماتی که از قوه‌ی حافظه بازخوانی می‌شود، بدون آن‌که با اراده‌ی آدمی بازتولید گردد، استفاده از معلومات است و علم به شمار نمی‌رود. وی همانند کسی است که هزاران بیت شعر در حافظه دارد؛ اما از سرودن یک بیت شعر ناتوان است و به او شاعر گفته نمی‌شود.

کسی که معلومات دارد، عالم نیست و حافظ است. علم، امری است که با اراده انشا و تولید

می‌گردد و امری جوششی است و نه ریزشی. نقل کردن گفته‌ها و داده‌ها دیگران، حقیقت علمی نمی‌آورد. باید نظریه‌ی هر نظریه‌پردازی را در تاریخ، کد و شماره داد تا مشخص شود آنان‌که قدرت اجتهاد و نظریه‌پردازی داشته‌اند، چه اندک و آنان‌که سخنان دیگران را به نام خود طرح می‌کرده‌اند، بسیار فراوان بوده‌اند. نظرگاه‌های ویژه‌ی هر عالمی باید به نام او ثبت گردد تا دانسته شود هر کسی بعد از او چنین می‌گوید مقلد وی هست و بدین‌گونه حق او را محفوظ دارند و تا سیه‌روی شود هرکه ادعایی بیش ندارد و جز تقلید از او نمی‌آید؛ هرچند چنین کسی در تقلید نیز معرکه‌گیری و تعزیه‌خوانی برپا می‌کند و امانت‌دار خوبی نمی‌باشد و هر چیزی را به نام خود برچسب و مارک می‌زند. بر همین اساس است که ما تقلید از مجتهد صاحب شرایط میت را جایز می‌دانیم؛ هرچند تقلید از وی ابتدایی باشد؛ زیرا نظریه نمی‌میرد و این صاحب نظریه است که زیر خاک پنهان می‌شود.

تحقیق علمی برای محققِ آن است و ناقلانِ صرف، مجاز به نقل آن به نام خود نیستند و این کار

نوعی تجاوز به حقوق مؤلفان دانسته می‌شود. قرار نیست همه تولیدکننده باشند؛ همان‌طور که قرار نیست همه فروشنده باشند. اندکی از عالمان به اجتهاد می‌رسند و قدرت تولید دانش می‌یابند و بسیاری نیز حاصل تلاش آنان را می‌فروشند، بدون این‌که ادعای تولید آن را داشته باشند. تفاوت مبلّغ با محقق در همین نکته است. محققان، قدرت تولید دارند و نتیجه‌ی تولید خود را به دست مبلّغان می‌دهند تا آن را به مردم برسانند.

یاد ۸

قدرت دانش‌های تجربی

﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ﴾[1].

ـ و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز و درباره‌ی کسانی که ستم کرده‌اند، با من سخن مگوی؛ چراکه آنان غرق شدنی‌اند.

بیان: آیه‌ی شریفه، حضرت نوح را به ساخت کشتی مأمور می‌سازد. این امر می‌رساند حوزه‌های

۱. هود / ۳۷.

علمی در صورتی می‌توانند میراث‌دار انبیای الهی باشند که هم‌چون داوود صنعت ذوب آهن داشته باشند و هم‌چون سلیمان، جن را به تسخیر درآورند تا در معدن مس کار کنند و هم‌چون نوح بتوانند، نه کشتی بزرگ، بلکه ناوهایی کلان بسان جزیره بسازند. خدا رحمت کند شیخ بهایی را که حمامی ساخت که تنها با شعله‌ای اندک گرم می‌شد. عالمان دینی باید بتوانند دانش‌های تجربی را که گاه با علوم غریبه پیوند دارد، در حوزه‌ها آزمایشگاهی نمایند و چنین نباشد که تنها بر فقه و اصولی خشک و بریده از تمامی دانش‌ها تمرکز داشته باشند.

کار ساخت کشتی به صورت طبیعی به دست حضرت نوح انجام گرفته و از قبیل اعجاز نبوده است و فراز ﴿بِأَعْيُنِنَا﴾ یعنی ما ناظر محترم آن هستیم و زمینه‌های فیزیکی و عملی کار را می‌رساند. فعل ﴿يَصْنَعُ﴾ نیز در هیأت مضارع است که تدریجی بودن ساخت آن را می‌رساند؛ چنان‌چه تمسخر کافران را در پی داشته است.

حوزه‌ها باید بتوانند معانی آیاتی که علوم تجربی را در خود دارد، فهم نمایند. برای نمونه، اگر قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ، وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾[1].

ـ و به‌راستی ما بالای سر شما هفت راه آسمانی آفریدیم و از کار آفرینش غافل نبوده‌ایم.

تعبیر ﴿طَرَائِقَ﴾ می‌رساند که هیچ جای آسمان‌ها مقصد نیست؛ زیرا طریق، راه و مسیر است و راه یعنی غیر مقصد که باید از آن‌جا رفت و رفت. این تعبیر می‌گوید آسمان‌ها را پایانی نیست و تنها راهی رفتنی است و آسمان دارای منزلگاه نیست. آیا کرسی، لوح، قلم، محو و اثبات یا چیز دیگری می‌تواند منزلگاه باشد؟! شایسته است حوزه‌ها شأن و منزلتی را که گذشتگان آنان در علوم تجربی داشتند، به دست آوردند و به تحقیق در چنین اموری نیز مشغول شوند.

تعبیر ﴿سَبْعَ طَرَائِقَ﴾ می‌رساند آسمان‌ها دارای «طریق» است، نه صراط، و مراد از طریق، داشتن حرکت دوری، مانند حرکت فشنگ در لوله‌ی اسلحه است که به صورت پیچشی است. حرکت فضاپیماهای امروزی نیز مؤیّد همین معناست. هیچ‌کس به طور عمودی بالا نمی‌رود و هرچیزی که

۱. مؤمنون / ۱۷.

در حال بالا رفتن است، حالت دوری دارد.

باید تحقیقی بر روی راه‌های هفت‌گانه‌ای که این آیه از آن‌ها نام می‌برد، داشت. اگر دانشمندان دنیا بر روی چنین پروژه‌ای تحقیق می‌کردند، موجب ایمان آنان به فوق علم بودن قرآن کریم می‌شد؛ زیرا این‌که در هزار و چهار صد سال پیش چنین واژه‌ای در میان اعراب آن روز استعمال شده، تعجب‌برانگیز است!

به‌طور کلی هیچ راهی عمودی طی نمی‌شود؛ همان‌طور که هیچ‌چیز در کره‌ی زمین صاف نیست و به تعبیر حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام انسان پله‌پله به سوی قبر می‌رود؛ چرا که حرکت پله‌ها نیز عمودی و سیخکی نیست. راه نه افقی است و نه عمودی؛ بلکه دارای شیار و همراه با مانور است؛ از این رو، به راه مستقیم «طریق» نمی‌گویند؛ بلکه برای آن به «صراط» تعبیر می‌آورند؛ راهی که فقط یکی است و تعدد و چندگانگی نمی‌پذیرد؛ از این رو، نمی‌توان صراط‌های مستقیم داشت.

یاد ۹

دوری از دانش‌های پنداری

﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنّاً إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ

الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾[1].

ـ و بیش‌ترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند؛ ولی گمان به هیچ وجه آدمی را از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری، خدا به آن‌چه می‌کنند، داناست.

بیان: بیش‌تر دانش‌های بشر بر پایه‌ی ظن، گمان و تخمین است و علم، تنها در نزد خداست و از آن به هر کسی که بخواهد، عطا می‌نماید. تخمین نمی‌تواند کسی را سیراب سازد و به آرامش رساند؛ از این رو، عالمان گمان‌پرور، احساس سیرایی از علم ندارند و خود را نیازمند معرفتی اطمینان‌آور می‌دانند.

دانش‌های ظنی، معرفت‌زایی ندارد و توحید نمی‌آورد و به حق نمی‌رساند و غنای الهی، تنها در یقین و اطمینان است. عالمان پندارگر از علومی که به آن مشغول بوده‌اند، در پایان عمر خسته می‌شوند و به فلسفه، ادبیات یا عرفان رو می‌آورند تا شاید جانشان طراوتی بیابد؛ اما محال است عارف از معرفتی که از ابتدای نونهالی یا نوجوانی دارد، خسته شود و هوس دیگری در دل بیابد.

---

۱. یونس / ۳۶.

یاد ﴿۱۰﴾

حفظ روحیه‌ی سادگی و صفا

﴿وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

ـ و نتیجه‌ی گناهانی که مرتکب شده‌اند، بر ایشان ظاهر می‌شود و آن‌چه را که بدان ریشخند می‌کردند، آن‌ها را فرا می‌گیرد.

بیان: درست است که آیه‌ی شریفه از کافران و ظالمانی می‌گوید که از نادانی گناه کرده‌اند، ولی اگر عالمی نیز به دانسته‌ی خود عمل ننماید، حقی را به استهزا و ریشخند گرفته است.

روضه‌خوان و مداحی که در مجلس روضه‌ی دیگری نمی‌تواند اشک بریزد، قساوت پیدا کرده است که نسبت به مصیبت فرزند زهرا علیهاالسلام حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بی‌تفاوت است. سخن‌رانی که نمی‌تواند صحبت سخن‌رانی دیگر را برای دقایقی بشنود و در مجلس او حضور یابد، وی نیز قساوت دارد. او احتمال نمی‌دهد ممکن است خداوند از طریق این سخن‌ران، سخنی را نصیب وی کند که بر دل او می‌نشیند و اثر می‌گذارد.

فراز: ﴿وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ از چنین مواردی می‌گوید که آدمی خود علمی داشته باشد که نسبت به آن قساوت و خیرگی پیدا کند. عالمی که خود موعظه می‌نماید اما نمی‌تواند موعظه گوش دهد و عالمی که روضه می‌خواند اما روضه گوش نمی‌دهد یا از آن تأثیر نمی‌پذیرد، مصداق آیه‌ی شریفه است؛ موجودی خودمحور که صفات کافران و ظالمان را یافته است.

به تعبیر دیگر، آدمی حتی در کمال دانش باید حالت عوام بودن خود را داشته باشد. اگر جنگ پیش آید، او نخستین کسی باشد که به جبهه می‌رود و به نتیجه‌ای که جنگ دارد، نیندیشد و زرنگی‌ها، کلاه‌برداری‌ها و حقه‌بازی‌ها او را سست نکند و بر اساس همان سادگی و صفای خود برود. خداوند به چنین کسانی چنان خیرات می‌دهد که آن‌ها که نرفتند، با همه‌ی قساوتی که دارند، بر وی حسرت خورند. عالم نباید مرگ را برای همسایه بخواهد و به مردم توصیه نماید خمس دهند، اما خود حساب خمسی نداشته باشد.

عالمی که شش ماه ادله‌ی نوافل را در درس خارج توضیح می‌دهد ولی نافله‌ای نمی‌خواند،

بـــدبخت است. بـــررسی ادله‌ی ایـــام الحـیض موضوعیت ندارد و می‌توان قصد نمود آن را بـرای دیگران گفت؛ اما قصد بررسی نوافل برای دیگران، باعث بدبختی برّرس می‌شود.

خدا رحـمت کـند آقـای گـلپایگانی را. وی هـر چهارشنبه از دیگران اخلاق و حدیث می‌شنید؛ نه آن‌که در درس خـارج خـود بـرای دیگـران اخـلاق بگوید. باید مواظب بود نزدیک شدن به علم و دین، سبب سختی و قسـاوت دل آدمـی نگـردد؛ وگـرنه دیگر هیچ موعظه و کلامی در آن اثر نمی‌کند و بـه جایی می‌رسد که با فهم ناقص خود قضاوت می‌کند و برای خدا آدم می‌کُشد؛ هـمان‌طور کـه بـرخـی از خوارج به بهانه‌ی دفاع از دین خدا، شکم زنی باردار را به جرم حمایت از امیرمؤمنان علیه‌السلام دریدند و جنین او را پـــاره‌پاره کـردند. عـالمی کـه در روز عـاشورا نمی‌تواند به صورت معمولی با هیأتی همراه شود و ســینه زنــد، مــصداق ﴿وَحَــاقَ بِـهِمْ مَـا كَـانُوا بِـهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ است.

ما در روز عاشورا با هیأتی همراه بودیم و سینه می‌زدیم که یکی از اهل علم گفت: «شما خلق‌الله را مســخره مــی‌کنید؟» گـفتم: «بـرای چـه؟» گـفت: «فیلسوف که عزاداری نمی‌کند!» گـفتم: «مـخی کـه برای امام حسین علیه‌السلام سینه نزند، لجن است. فلسفه چه ارتباطی به سینه‌زدن دارد؟ اگر پدر تو بمیرد و فیلسوف باشی، برای او گریه نمی‌کنی و فلسفه نثار وی می‌کنی؟!» علم نباید سـبب زدگـی و یـلگی از مقدسات گردد و حالت سادگی، عوامـی و صـفای باطن آدمی را از او بگیرد.

یاد ﴿۱۱﴾

نظم سازمان‌یافته‌ی تبلیغی

﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ، فَكَذَّبُوهُمَا، فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ، فَقَالُوا: إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ﴾[1].

ـ آن‌گاه که دو تن سوی آنان فـرستادیم، ولی آن‌دو را دروغزن پنداشتند، تا بـا فـرستاده‌ی سومین، آنـان را تأیـید کـردیم. پس رسـولان گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فـرستاده شده‌ایم.

بیان: خداوند دو پیامبر را برای تبلیغ دین خود فرستاد، ولی افـراد جـامعه آنـان را نـپذیرفتند و بـه

۱. یس / ۱۴.

تکذیب ایشان پرداختند؛ اما لطف و مهر خداوند فراوان است و پیامبر دیگری را به کمک آن‌دو فرستاد. این امر، نظم سازمان‌یافته در دستگاه تبلیغی را می‌رساند. متأسفانه دستگاه‌های متولی دین، از مبلّغان دینی حمایتی ندارند تا با تضعیف یکی از آنان، دیگری را که قوی‌تر است، به کمک او برسانند. این امر، صفای پیامبران الهی را نیز می‌رساند که در یک منطقه‌ی تبلیغی، مددکار هم هستند.

این امر می‌رساند همان‌طور که می‌شود چند پیامبر در یک زمان باشند ـ که هریک برای منطقه‌ای یا همه در یک منطقه به نبوت برانگیخته شده باشند و در محدوده‌ی خود ایفای رسالت نمایند ـ می‌شود چند فقیه صاحب شرایط نیز به صورت هم‌زمان به مرجعیت رسند و هریک اداره‌ی امور منطقه‌ای یا محدوده‌ای را به دست گیرد و هر فقیهِ صاحب شرایطی می‌تواند برای خود منطقه‌ای داشته باشد؛ ولی نباید بر ضد یک‌دیگر فعالیتی داشته باشند و هیچ‌کدام نمی‌تواند در محدوده‌ی دیگری دخالت نماید؛ بلکه باید مددکار هم برای پیشرفت امور دینی باشند؛ وگرنه شرط عدالت را از دست می‌دهند و

به‌خودی خود، از مرجعیت منعزل می‌گردند؛ بدون آن‌که نیازی به عزل و برکناری داشته باشند. تعدد فتوای فقیهان در یک موضوع نیز اشکالی ندارد؛ اما هیچ فقیهی بدون زمینه‌های روشن و تحقیقیِ بیّن، نمی‌تواند فتاوای دیگری را تخطئه نماید.

یاد ﴿۱۲﴾

فرزند هنر باش

﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾[1].

ـ این خلق خداست. اینک به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟ هیچ! بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند.

بیان: خداوند با خاطرنشانی آسمان‌هایی که بر پایه‌ی ستون‌های نامریی ایستاده است، به میدان مبارزه می‌آید و می‌فرماید این قدرت من است. شما که ادعای خدایی برای دیگری قایل هستید، آنان چه آفریده‌اند؟ بگو تا آفریده‌های خود را رو نمایند و معجزه‌ای بیاورند که رزمایش قدرت آنان باشد؟

۱. لقمان / ۱۱.

معجزه‌ای که آن را به میدان آورند و عرضه نمایند، نه آن‌که تنها از آن سخن بگویند: ﴿فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾.

خداوند برای اثبات خدایی خود نیز قدرت‌نمایی دارد و پس از برشمردن قدرت خود، خواستار رزمایش قدرت مدعیان خدایی می‌شود؛ مدعیانی که چون به میدان نمی‌آیند ﴿بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ می‌شنوند.

خداوند چه‌قدر ملاحظه‌ی بندگان را دارد! خداوند اگرچه خداست و می‌تواند بدون ملاحظه سخن گوید و منکوب نماید، اما قدرت‌نمایی و آوردن معجزه را تنها برای انبیا نمی‌داند و خود را با قدرت‌نمایی است که از خدایان دروغین به مردمان بازمی‌شناسد. ما همین سخن را در حوزه‌ها بیان کردیم و گفتیم هرکسی در حوزه‌ها ادعای علم، مرجعیت و ولایت دارد، باید قدرت‌نمایی داشته باشد؛ گرچه این سخن بر بعضی گران آمد و به زعم خود به زیان ما جنبیدند.

خداوند به انبیای خود قدرت معجزه را داده است و آنان به مدد معنویت و قدرت روحانی خود است که صلاحیت ولایت بر مردم را دارند. خداوند

هیچ‌گاه انسان وامانده و ضعیف را به پیامبری برنمی‌گزیند و توانمندی، شجاعت و صاحب اقتدار بودن، از شرایط اولی پیامبری است.

کسی که ادعا دارد وارث انبیاست، باید بسان آنان معنویت و قدرت کرامت داشته باشد؛ البته کرامت وی یا باید علمی باشد یا عملی.

بشری که از بشری همسان خود پیروی دارد، گمراه است و هیچ‌گاه اطاعت از افراد عادی و معمولی که هیچ برتری معنوی و علمی در آنان نیست، واجب نمی‌گردد؛ چرا که چنین کسی وارث انبیا نیست تا بتواند حاکم بر مردم گردد. همواره اصل بر عدم اطاعت است؛ مگر این‌که خداوند بگوید. علمای امت، دست‌کم باید مجتهد و عادل باشند تا بتوانند فتوا دهند یا از عهده‌ی کارهایی برآیند که دیگران نمی‌توانند، یا یا بصیرت داشته باشند و بتواند ببیند چیزی را که دیگران نمی‌توانند ببینند.

هم‌چنان که در فقه، تنها از مجتهد صاحب شرایط می‌شود تقلید کرد و نباید از غیر مجتهد اطاعت داشت و عمل به استناد گفته‌ی غیرمتخصص باطل است، در حکومت نیز تا نوعی

برتری به اثبات نرسد، لزوم اطاعت ندارد؛ وگرنه نوعی برده‌سازی است.

خداوند، انسان را آزاد آفریده است و اصل بر عدم اطاعت از دیگران است؛ مگر آن‌که کسی بتواند ثابت نماید از جانب خداوند آمده است یا دارای حجتی آشکار است، که در این صورت، هرگونه سرپیچی و نافرمانی، حرمان اخروی و استحقاق عذاب دارد.

عالمان دینی نیز در صورتی می‌توانند وجوهات به دست گیرند و بر حوزه حاکمیت داشته باشند که بتوانند قدرتی مسانخ از خود ارایه نمایند. شریعت برای عالمان حقیقی حرمت بسیاری قایل است و پیروی و تقلید از آنان را در قیامت حجت می‌داند ـ هرچند اشتباه باشد ـ اما عمل بدون تقلید اگر به اشتباه بگراید، رفع تکلیف نمی‌کند؛ همان‌طور که تقلید از مدعیانی که شرایط تقلید را ندارند، در اعمال اشتباه، لزوم قضا دارد. سخن شنیدن از منبریانی که در یکی از علوم اسلامی مجتهد نیستند و سخن مجتهد عادل و کارشناس آن را بیان نمی‌کنند وجوب شرعی برای پیروی ندارد و خود او نیز در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد.

در زمان غیبت، تنها مجتهد عادل و صاحب شرایط است که نظری مطاع دارد و همین امر موجب سعادت جامعه می‌گردد. وقتی آدمی از هر فرد غیرکارشناسی شنوایی داشته باشد، شخصیت پیدا نمی‌کند و بدون هویت می‌شود؛ غیرمجتهدانی که اگر از پیش خود نظری دینی بدهند و قدرت اثبات آن را نداشته باشند، در ردیف: ﴿بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ می‌باشند.